

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234065**

UNIVERSAL  
LIBRARY







فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ  
أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ  
هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ

حقیقت

مذہب نیچری بیان حال  
نیچریان

تألیف جمال الدین حسینی ۱۲۹۸ھ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

## مولانا جمال الدین الحسنی

درین روز با از تمامی ہندوستان چہ ممالک مغربیہ و شمالیہ و چہ آودہ و چہ  
پنجاب و چہ بنگالہ و چہ سند و چہ حیدرآباد و کن حد اسے پنجہ پنجہ بگوش میرسد  
و در ہر بلدہ و قصبہ معدودی چند ملقب بہ پنجری یافت می شوند و چنان  
ظاہر می شود کہ این فرقہ ہمیشہ در ازدیاد و افزونی است خصوصاً در مسلمانان  
و از اکثرے ازین گروہ پرسیدم کہ حقیقت پنجہ چیست و این طریقہ  
از چہ وقت ظاہر شدہ است بہ و آیا این جماعت پنجریہ بدین مسلک جدید در  
اصلاح مدنیت میکوشند و یا آنکہ ایشان را مقصد دیگر است - و آیا این طریقہ  
مسانی دین است و یا آنکہ ہیچوجہ مخالفیت با دین ندارد - و چہ نسبت است میان  
آما را این طریقہ و آثار مطلق دین در مدنیت و ہیئت اجتماعیہ - و این طائفہ  
اگر قدیم بودہ است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیدہ است و اگر جدید است  
چہ اثرے بر دہم و ایشان مترتب خواہد شد - و لکن ہیچیک از ایشان  
جواب شافی و کافی ازین سوالات من ندادند - و لہذا قنتم کہ آن جناب  
حقیقت پنجہ و پنجہ برام مفصلاً از براسے بندہ بیان فرمائند فقط  
محمد واصل مدرس رباضی مدرسہ اعزہ حیدرآباد و کن

# الحمد لله وحده والصلاة على نبيه وآله

## ای دوست عزیز

پنجم عبارت از طبیعت - و طریقه پنجم نیز همان طریقه دهرت است که در قرآن را بط  
 و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نمود و در - و مقصود اصلی این  
 طریقه پنجم رفع ادیان و تاسیس اساس اباحت و اشتراک است در میان  
 همه مردم و از برای اجرای این مقصد سیاهی بلین بکار برده اند و بلایا  
 مختلف خود با ظاهر ساخته اند - و در هر استی که این جماعت پیدا شوند  
 اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند - و اگر کسی در میان  
 و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر و بود و خواهد شد که بغیر از دنیا و دنیا  
 و تباهی نیست اجتماعیه نتیجه دیگر بر آرا و اینها مترتب خواهد گردید -  
 و بلا ریب که دین مطلقاً سلسله انتظام نیست اجتماعیه است و بدون دین  
 هرگز اساس دینیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طریقه بر انداختن  
 ادیان است - و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از ویران ظهور نموده  
 اینست که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغه آئینه است همیشه نفوس بشر را  
 برین داشته است که درازا این طریقه سعی نماید و بدین جهت هیچ وقت او را  
 و پدیدار که حاصل نشده است - و از براسه شرح و بیان آنچه ذکر شد  
 رساله صغیره فی انشاء نمودم انشاء الله مقبول خرد و غریزی آن صدیق مفضل  
 خواهد گردید و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست  
 و آن رساله نیست



الدین قوام الامم و به فلاحهم + البشریة جنة الفساة و ارمه الاداد  
و فيه سعادتها و عليه مهادها + ومنها حنرات البلاد و هلاك العباد

لفظ نجر در جمیع افکار هندوستان دین رذر و شایع و ذایع گردیده است و در هر مجمع  
مخفی و کرمی ازین لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب دانش خود توجیهی و تفسیری از برای  
این کلمه میکند و لکن غالب آنها از حقیقت و اصل و وضع آن غافلند - لهذا بر خود واجب دانست  
که معنی حقیقی این کلمه و مراد اصلی او را بیان کنم و حال نجر بان را از ابتدا توضیح نمایم و قضا  
و مفاسدیکه ازین گروه در عالم دینیت و هیئت اجتماعی سرزده است بر حسب تاریخ مفصلاً  
شرح و بسط و هم در سربان عقلی و انما یکم که این طائفه در هر تلتی که یافت شود لایحاله موجب  
زوال و اضمحلال آن تلت خواهد گردید -

پس میگویم آنچه از تواریخ صحیح ظاهر میشود نیست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح  
حکامای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند - گروهی برین ذاهب شدند که ورا می این  
موجودات حسب و سوامی این کمونات مادیة موجود اتمیت مجرد از ماده و بدیه و آن موجودات  
منترهند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص حیوانیات و گفتند که  
که سلسله این موجودات مادیة و مجردة همه منتهی میشود بوجود مجرد و بکه از جمیع الوجوه بسیط است  
و هیچ وجه در و ثائف و ترکیبی متصور نیگردد و وجود او عین باهیت و حقیقت او عین باهیت  
و حقیقت او عین وجود است و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق  
جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بتأیید  
یعنی هندوستان چون فیثاغورس مسقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان -

و گروهی برین اعتقاد کردند که بغیر از (ماثریتر) یعنی ماده و مادیات که یکی از جوهرات

مرک بشود چیز دیگرست موجود نیست و این طایفه نامیده شد با قدیم و چون سبب تاثرات  
مختلفه و خواص متنوعه مواد از آنها سوال شد اقدیم این جماعت جواب دادند که جمیع تاثرات  
لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانسوی (ماژور) و بلسان انگلیزی  
(پنچر) مینامند و ازین جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبعی را بزبان  
فرانسوی (ماژوریزم) میگویند و ماژورا (ماژوریزم) —

و سپس این دو کیفیت نمکون کوکب و پیدایش نباتات حیوانات پیشینیان این گروه  
یعنی ماژورین اختلاف کردند. برخی برین قاضی شدند که پیدایش هیات معلویه و سفلیه  
و نمکون این مواد محکمه متفقنه بر حسب اتفاق بوده است و گویا آنها بسبب سخافت عقل خود  
قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و استمداد این قول از دیمقراطیس بظهور پیوسته و او  
گفت جمیع عالم از ارضیات و سمویات مؤلف است از اجزاء رصغاره صلبه ایکه متحرک باطبع  
است و از روی اتفاق بدین هیات و اشکال جلوه گر شده است —

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سمویات و کره زمین برین هیئت خود از ازل الازل  
بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر مرتبه  
نباتیت مروج و در هر یکی از آن نباتات مدججه برتر و رست پنهان و پلمجراً و همچنین در  
هر جزئ مودعی از جراثیم حیوانات حیوانیت پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی  
از آن حیوانات پنهانی جراثیم است مخفی و لهذا الی غیر النهایه و ازین قاضی شدند که لازم  
برین قول وجود مقادیر غیر متناهی در مقدار تنهائی —

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه نظامات و هیات  
علویات و سفلیات قدیم میباشد و لکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی

از افراد آنها بنزد قالب است از هر نکتون جراثیمیکه مشاب و مشابه خود بوده باشد و ازین نکتون  
 که بسا جوامع آنها نقصه الاعضا هست که از آنها حیوان تمام الخلقه بوجود میآید -  
 و شش رده مائے گمان خود را پنج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بهر دور  
 زمان و تتالی و هئور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است  
 و بدین گمان از (آبقیور) که اتباع (دیو جانس) کلبی میباشد بظهور رسیده و او گفت  
 که انسان اولاً مثل خنزیر با پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسیه درآمده است  
 و پنج دلیل برین معنی اقامه نموده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صورت گردد و در هر  
 رشتاخرین این کرده یعنی پنج پیرایه چون دیدند که علم زلزلو جیا یعنی طبقات الارض بطا  
 قول بعدم تناهی سلسله انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند  
 اولاً در نکتون جراثیم انواع نباتات و حیوانات - طائفه گفتند که جمیع جراثیم انواع  
 در آنوقت نکتون یافت که الهاب کره زمین رومی بنقصان نهاد و اکنون پنج وجه  
 جبرئله مائے متکون نمی شود -

و جماعتی گفتند که اکنون هم نکتون جراثیم میشود خصوصاً در خط استوا بجهت اشتهاد حرارت  
 و هر دوی این طائفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بجهت  
 نباتیه بوده باشد و چه بجهت حیوانیه خصوصاً در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است  
 در بساط آن جراثیم و موجب انقام آنهاست و آوست که اجزا از غیر جریه را بنشدیه حتی  
 و زمره دیگر داند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بساط نظم  
 هین کسشی روی میدهد - و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم باز بدین حدین  
 انفصال از کره آفتاب پوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنکه آنها میگویند که بدین

غیر حسیه

در آن هنگام قطع می بود از پیش پس چگونه شد که آن جراثیم و مژه ها محرق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد -

و مثلاً این جماعت متأخرین نجرها یعنی ما و تین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از لحاظ نقص بحال و از عالم نامنای بدین صورت و هیات متقنه محکم -

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمیست مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیته را بتغذیه جز خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گرمی شود و ازین تغافل و رزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میان نطفه انسان و نطفه گاو و خرپیدائی شود و در هیچک از نطفه های آنها زیادتی و نقصانی در عناصر طبیعت نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد -

صنعتی برین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان و در حسب حاجات و ضرورات و بموجب قواعد خارجیّه منقل میگرد و از نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی آخری و رسیدن طائف (دارون) میباشد و او کتابی تألیف کرده در بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیّه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برنج (ارن اوتان) رسیده و از آن صورت منقل گردیده با قول درجه انسانی پانها که جنس (پامپام) و سائر نفع بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افعی اعلی از افعی دیگرها مقام گزید و آن افعی انسان فوقاسی است و در حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرون

نیشا فیل گردد و فیلهای نزدیک پشته شود —

و اگر از پرسیده شود که انواع درختها و نباتات که در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم<sup>الایام</sup> بوده و در یک بقعه از زمین پاشی گل و بیک آب و هوای تربیت می شود بچه سبب آنها در بیشه و طول و اوراق و از بار و ثمار و طعم و غیر مختلف میباشد و چه دواعی و بو و عطر خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد —

و اگر گفته شود و اگر که ما جهان تجزیه (ارال) و بحر (کسپتان) با اشتراک آنها و باطل و مشرب و تساقی آنها در یک جولان گاه چنانکه اشکال و هیات آنها مختلف گردیده است بجز زبان خوانیدن چه جواب خواهد داد —

و همچنین اگر سوال شود از وجوه اناست مختلفه الصور و القوام ایکه در یک منطقه میباشد و زیست آنها در سایر مناطق متعسرست و یا از حشرات متباینه الخلقه و التکریب ایکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد و سوا می گشت چه علت بیان میکند —

بلکه اگر بدو گفته شود که آن جراثیم ناقصه الخلقه فاقد الشعور را که راه نمائی نمودند<sup>بسیار</sup> این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه ایکه حکماً از اکتناه ابقان و احکام آنها عاجز و ارباب فسیولوجیا از قدا و منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و احتیاج و نیازند<sup>می</sup> کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دان گردید جراثیم را بسوی جمیع این کمالات<sup>معمودیه</sup> و معنویه البته تا ابد الابدین سرازور یامی حیرت بدر نخواهد کرد —

و این بیچاره را فقط مشابیه و مماثلت ناقصه ایکه مپا<sup>ند</sup> انسان و میمون است و ربایه خرافات انداخته است و بر آسای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تشک نموده است —

یکی آنکه اسبهای سبزه یا دلاور و سیاه موی آنها بیشتر است از اسبهای نیکه در بلاد عربیه  
چونکه میاید و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال آنکه علت این بعینه  
علت کثرت نیامات و قلت آنهاست و ربقه و اوده در شین مختلفه بر حسب بسیاری اطفال  
و د فور میاه و یکی آنها و همان علت نفاقش و لاغری سنگان بلاد حجاز و سمن و غیر بعضی  
باشنده گان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن -

و دیگری آنکه او روایت میکند که جماعتی دهماسی سبکهای خود را میزدند و چون چندین  
برین مواظبت کردند پس از آن سبکهای آنها خلقت بی دُم زائیدن گرفت و گویا میگویند  
چون حاجت بدم مانند طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این بیچاره اضم و گر بوده  
از استماع این خبر که عبرتها از چندین هزار سال است که نشان میکنند و با وجود  
این یکی از آنها هم تاکنون مختون زائیده نشد است -

و بعضی دیگر از متأخرین این ماده بتین یعنی نیچر بها چون بر مفاسد احوال اسلاف خود  
مطلع شدند از آراء آنها اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که  
که ماده غیر شاعره علت و موجب این نظامات متقنه و هیأت محکم و اشکال اینقه و صدور  
حسّه عجیبه گردد و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه  
و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است (ماثیر) (فرس) (انگیجاس)  
یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وی باشد و بتاری  
شهر و ادراک خود خویش متین را بدین اشکال و هیأت محکم جلوه داده و میدهد و هرگاه کسیکه  
بصور اجساد حیثه متلبس میشود چه آن اجساد حیثه نباتیه بوده باشد چه حیوانیه براس  
حسّه نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید و ملاحظه از من و اکنه و فصول میکند

و چون ریسان باطن پوشیده است ازین فاضل شدند که اعتقاد خود این جماعت و سایر  
متأخرین مادیین بر ترکیب اجسام از اجزاء ذمیمه طبیعیه این اصل را که بهر اجد و جدد است  
آوردند و بدان دل خوشی را راضی ساخته اند مختل و بلا فائده میسازد —  
زیر آنکه هر جزو ذمیمه طبیعی را درین هنگام قوه ایست خاصه و شعوریت خاص بجای آنکه  
ممکن نیست قیام عرض واحد بوحث شخصیه برود محال —

و چون چنین نباشد پس از ایشان سوال کرده میگویم این اجزاء منفصله منشره از کجا  
بمقاصد یکدیگر آگاه شدند و کدام آلت تفهیم مطالب خویش نمودند و در کدام مجلس  
(پارلمان) و محفل (سنات) مشورت کردند از برای تشکیل این کمکومات انقیضیه  
و این اجزاء متفرقه چگونگی آنستند که اگر در بیضه مصغری باشند باید آنجا بیست مرغ  
و نه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل نمایند که زبست آن شاید و اگر  
در بیضه شاهین و عقابی باشند باید منقار و مخالب و ارجحان نمایند که بکار شکار گردان  
بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرندگوش خوار خواهد شد و در وقتیکه  
سگی ماده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند بچگونه فهمیدند پیش از حصول کاین  
سگ میباید آکستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه واحده خواهد آورد پس باید  
از برای او پستانهای متعدد انشاء کرد و این اجزاء منطشیه بچگونه تعقل کردند که  
حیوانات در زبست خود محتاجند بقلب و ربه و کبد و مع و مخ و سایر اعضا و جوارح  
همه البته این گرده پس از شنیدن این سوالات سر بجز حیرت فرود برده هیچ جواب نخواستند  
و اگر آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هر یک ازین اجزاء ذمیمه طبیعیه عالم است بجمیع عالم  
و مایکون و تمام اجزای آنکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی

و آزان است که هر یک از آنها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه تضاد  
بنتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک بقیره واحد قائم و دائم است  
پس هر بقوت من خواهم گفت اولاً لازم بیاید برین قول که در این بعد صغیر جزء و بقدر  
که بکسر شکو پهن نظر نمایند ابعاد غیر متناهی می بوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ای که  
در ماقده سئ از مواد مرئوسه گردد لاجرم جزئی از بعد آن را فرا خواهد گرفت و تصور علمیه  
آن جزا بنابرین رأی فاسد غیر متناهی است پس باید در آن جزا متناهی ابعاد غیر متناهی  
بوده باشد و این بداهت عقل باطل است -

و ثانیاً چون اجزاء ذی قشر طبیعی چنین شاعر و عالمند پس چرا کموتات خود را که عبارت  
از نفس آنها می باشد بحال خود نمی رسانند و چرا در خویشستن احوال در دو وجه و اتم  
پنهنایند و چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات که عین ادراک همان اجزاء است  
برین قول از کتناه حال خود عاجز و در حفظ حیات خویشستن قاصر است - و عجیب تر اینست  
که متأخرین مادیین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آن را نتوانستند هیچک  
از مبادی و اصول فاسده خود چه هیچ بوده باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا آنکه در  
که پاره سئ از کموتات مختلفه الخواص و این تحلیل می کنند عناصر اصلیه آنهاست  
لذا بعد از مجموع این خسر عیلات رجحاً بالغیب برین قائل شدند که اجزاء ذی قشر  
را اشکال نیست مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء و تمایز شکل با یکدیگر  
آثار متباینه بر آنها مترتب می شود -

و باجمه این ده مذهب مذہب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجوه  
صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف متاخرین مادیین و



طنبی بین و در هر بین نامیده شدند و اگر میخواهی بگوئی چهرها و ناتور لیسها و ماتیر لیسها -  
 و ما فیما بعد رساله‌ای در تفصیل مذہب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را برین  
 عقلیت ظاهر آشکارا خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین پیاجوئی  
 خلبوسهای (پهلوان پنجه) هندوستان خواهد بود و جاشا زیر انگه اینها را حفظ و نصیبی از  
 علم و دانش و معرفت نیست بلکه پیرهنی هم از انسانیت ندارند و البته این گونه اشخاص  
 نه قابل سوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیت هم در آنها بوده باشد نسبت  
 که اگر کسی بخواند (تیار) و یا ناشامی (کشت پشلی) امم متدنه بعمل آورد و در آن وقت  
 بخار می‌آیند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود -  
 و اما الان میخواهیم فقط مفاسدیکه از گروه ما دین یعنی نجرها در عالم مدنیت واقع شده  
 و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است بیان کنم و فضیلت و مزایای  
 و منافع ادیان را خصوصاً دین اسلامیه را توضیح و تبیین نمایم -  
 پس میگویم ما دین یعنی نجرها در احوال و اُمم با شکل متعدد و بصورت متنوعه و بهیئت  
 گوناگون و با سامی مختلف ظهور و بروز نموده اند - گاهی خود را با اسم حکیم ظاهر ساخته اند  
 و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند - و وقتی بلباس عالم الاسرار  
 و کاشف الرمز و الحقائق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند - و هنگامی  
 ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم است - و با بانی بصورت مجت  
 فقر و حامی ضعیف و خیرخواه بیچاره گان برآیده اند - و ساعی از برای اجرای مقاد  
 فاسده خود و دعوتی نبوت نموده اند نه چون سائر انبیاء گذشته - و گاه گاهی هم خود را مژده  
 و مذهب و خیرخواه امت نامیده اند -

و لکن در هر چیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس  
و بهر اسم که برآمدند بسبب مباهمی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آزار مهملک و اقوال  
مینه خود موجب زوال آن چیل و باعث اضمحلال آن قوم و عدت نثار آن امت گردیدند  
و هیئت اجتماعی آن امم را اعدام نموده احاد آنها را متفرق کردند —

زیر آنکه انسان غلوم جهول و این مخلوق ضنون پر حرص خون خوار را بسبب ادیان و  
صدر اول عقاید و خصائل چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقائد و خصائل را بطور  
اثر از آثار و اجداد خود فرا گرفته بدانه تغییر اخلاق خویش را می نمودند و از شر و فساد  
که برهم زنده هیئت اجتماعی است اجتناب میکردند و از نتایج آنها عقول خویش را بیچاره  
سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام  
و ثبات حاصل میشد و این طائفه پنجمیه در هر امتیکه ظهور میکرد و در ابطال آن عقائد و فساد  
آن خصائل میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعی آن امت راه یافته روحی  
بتلاشی مینهاد و تا آنکه بالمره مضلل گردد و چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریقه فاسده مینهند  
بیان این شبهه واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد  
و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها را گنیزد و براس قوام مل و پایدار  
هیئت اجتماعی و اساسیت محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیت فعال از  
برای دفع شر و فساد یک بر باد دهند و شعوب است —

نخستین آن عقاید ثلاثه جلیله اعتقاد است بر اینکه انسان فرشته است زمینی و اوست  
اشرف مخلوقات و دومی یقین است بدینکه امت او اشرف امم است و بجز از امت او  
همه بر باطل و بر ضلالت و سیمی جهنم است بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای

استحصال کمالات لائقه آنیکه بدانها منتقل گردد بعالی افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم  
ستلک و تاریک که فی الحقیقه اسم نبیت الاحزان را شایان است -

و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمه این عقاید ثلثه در بنیّت اجتماعیّه و منافع جلیله آنها  
در مدنیّت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و ربوابط اعم و ثمرات جمیله هر واحدی  
از آنها در بقا و نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق مسالمت و موافقت  
و نتایج حسنّه هر فردی از آنها در ترقیات ملل در کمالات عقلیّه و نفسیّه -

بجست آنکه هر اعتقادیرا بالبداهه خواص و لوازمیست که مستحیل است انفکاک آنها  
و یکی از لوازم اعتقاد انسان برینکه نوع او اشرف مخلوقات است اینست که او قداست  
و استکبار خواهد کرد از خصلتها می پیمیده و تنفر خواهد نمود از صفات حیوانیّه و هیچ ریمینی  
که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف  
تجدّد گیرد و ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود  
و عروج اوست در مدارج مدنیّت تا آنیکه یکی از ارباب مدینه فاضله شده زیست آن با  
برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و عدالت نهاد خواهد شود -  
و این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیت در دنیا - پس این اعتقاد  
بزرگترین رادعیست انسان را ازینکه زمیست کند در جهان چون خران و حشی و گادان  
و شتی و قعیث نماید و درین عالم چون بهائم بیابانها و راضی گردد و بزنده گانی انعام و  
چهار پایان که قدرت بر دفع مضار و آلام و اسقام ندارد و طرقتی حفظ حیات خود را چنانچه  
باید نداند و همه عمر را بوحشت و دهشت و خوف گذراند - و سرگترین زاجر میست افراد  
انسانیه ازینکه یکی دیگر بر احوال اُسود کاسره و ذآب ضاریه و کلاب عفوره پاره پاره نما

و عظیم ترین مانعیت از مشابیهت و تماثلت حیوانات در صفات خسیسه و نیه - و نیکوترین  
 سائقیت بسوی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه - و مؤثرترین سبب ایست  
 از برای تهذیب نفوس از دنس و زوایل - غور کن اگر قومی و قبیله ای را این گونه  
 اعتقاد نباشد بلکه بالعصه احاد آن را چنان عقیده باشد که انسان مثل سایر حیوانات  
 بلکه بیشتر از آنهاست چه قدر دنیا و زوایل از آنها سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان  
 بظاهر خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر پست و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه  
 و قوف حاصل شده از حرکات فکریه باز خواهد ماند -

دیگی از خواص یقین برینکه امت اولی فضل اتم است و بغیر آن همه بر باطل انداخته  
 که لامحال صاحب این عقیده در صدد مبارات و مجازات و همسری سائر اعم خواهد برآمد  
 و در میدان فضائل با آنها مسا بقوت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای انسانیت چه مزایای  
 عقلیه بوده باشد چه مزایای نفسیه و چه مزایای معیشت برتر می و فوقیت بر سائر  
 اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز با انحطاط و خست و دنائت و فرومایگی خود دامت خویش  
 را رضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و بیهودگی و سعادت و رفاهیت ایرا از برای  
 قوم بیگانه نمی نخواهد دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنها بجست قوم خود خواهد خواست چونکه  
 بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و مستحق و ارتر میداند بجمیع امور که  
 در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده می شود و اگر از قوا سرخار بجسته قوم آن را  
 انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت  
 و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه ناخوار دارد و در علاج آن خواهد کوشید - پس این عقیده  
 افضل ترین سبب است از برای تسابوق اتم و در مذمت - و بزرگترین علت است

بجهت طلب علوم و معارف و صنایع - و محکم ترین موجب است از برای سعی اعم در استحصال  
 و داعی عامه کلمه و بداعت شرف - تدبیرنا اگرست از ظل را این یقین نباشد چه قدر بطا  
 حاصل خواهد شد و حرکت اعداد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در بهت آنها بدید خواهد گشت  
 و چه اندازه فرومایگی و بیچاره گی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل  
 و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سایر ملل بداند چون قوم (پشت) و (مانگ)  
 و یکی از مقتضیات جزم بدینکه انسان در این عالم آمده است از برای استحصال کمالات  
 تا آنکه منتقل گردد به عالمی اوسع و اعلی نیست که چون این اعتقاد کسی را دست و دبر برنج ضرورت  
 و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود و ترنمین و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم  
 صدقه و خود خویش را باطل بنحوا بدگذاشت و آنچه در و دیله گذاشته شده باشد از قای  
 فحاله و مشاعر عالیله و خواص بنیله همه را با جهل و تمام از کون بعالم بیرون بر آورده بر نهشته  
 شهود جلوه خواهد داد و در جمیع از منتهیات خود از براس تهذیب نفس خویش از صفات  
 روید که کشمش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و تملی الوداع  
 اجتماع خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورده از مسالک دروغ گوی  
 و حیلکه بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تعلق کلبی و بدان را بهیکه لایق  
 و زبیده است صرف نماید نه بر باطل - پس این عقیده بهترین داعی است بسوی بندت  
 ایکه اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذب میباشد - و یکو ترین مقتضی است از برای  
 قوام بهت اجتماعی که عاود آن معرفت بهر شخص است حقوق خود را و سلوک او نسبت به برادر  
 مستقیم عدالت - و قوی ترین باعث است بجهت روابط اعم ایکه بنا بر آنها بر معاصات حد  
 معاملات است از روی راستی و صداقت - و گزیده ترین سبب است از برای مستی

و موادعت اصناف انسانها بجهت آنکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نیز بجهت  
سجایا و اخلاق پسندیده میباشد. و دوستی آن یگانگی عقیده آنکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد  
و از وادیهایی شقا و بدبختی آنها را نجات داده و در مدینه فاضله بر عرش سعادت بنشانند.  
نقصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغ گوئی و حیل و بازی و سرکشی  
خواری و در میان آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه حرص و آرزو و غرور و انقیال و ابطال  
حقوق و مجادله و مقابله شهرت خواهد پذیرفت و بجهت مقدار تهاون در تحصیل معارف و دست  
و پا آن خصائل عکسه یکسبب ادیان از دیر زمان در آئیم و شوب حاصل شد است یکی از آنها  
خصالت جفاست و آن انفعال نفس است از ایمان فعلیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد  
و تا اثر است از تلبس به التیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود. و باید دانست که تا تاثیر  
این خصالت در انتظام هیئت اجتماعی و کج نفوس از ارتکاب افعال مشیعه و اعمال قبیحه  
از صد با قانون و هزار با محتسب و هزار با پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیوان باشد نفس  
در دایره مذلت و سفله گی قدم نهند کدام حد و کدام جزا و آن را منع تواند کرد و از افعالیکه  
موجب فساد هیئت اجتماعی است سوای قتل و این هم نشاید که چون (سُلَک) جزا هر عمل  
قبیحی قتل قرار داده شود. و این صفت ملازم شرف نفس است و آنفکاک یکی از دیگر  
نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس دوستی میانها و استوار  
همود است و تا به اعتبار انسان است در قول و عمل. و این شیمه یعنی شیمه نخوت و غیرت است  
که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات  
اسم و شوب و جاهل است در علوم و معارف و جاه و شکست و عظمت و غنی و ثروت و اگر  
اتنی را غیرت و نخوت نه بوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نمخواهد شد بلکه همیشه

و خشت و دانت و ذل و مسکت و عبودیت خواهد ماند - و این ملکه یعنی ملکه حیا رسته استلکات  
 و اجتماعات و معاشرات انسانیت است چونکه اشکاف در میان جمعی صورت نه بند مگر بحفظ  
 حدود و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه - و این سجیه است که انسان را  
 با اب حسن مزین میسازد و از افعال شعیه حیوانات دوریناید و بتغییل و تقویم حرکات  
 و مسکنات دعوت میکند و بد انسان از سایر حیوانات افتباز یافته بازدارنده همیشه است  
 مینهد - و این آن یگانه خلقی است که خشت بر بهسری ارباب فضائل میکند و از نقایص  
 منع ینیاید و نمیکندارد انسانها را که بجهل و نادانی و دانت و سفلیگی راضی شوند - و این  
 همان خلّه است که تحقیق و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود - و این نخستین  
 و صفتیست که معلّم و مرتقی و ناصح بدست یاری آن بکارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه  
 و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاطفه نمیکنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را  
 بفضیلتی بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیاء نمیکنی از اینکه قرین تو در فضیلت از  
 تو پیش گرفته است و اگر این فصلت نمیشد نه تو بچ را اثری بود و نه تشنّیع را اثری  
 و نه دعوت را فایده س - پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبها و اساس همه فضائل  
 و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد - فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر  
 خیانت و دروغ گوئی در میان اعا د آن فاش خواهد شد و چه اندازه افعال رذیله شنیعه  
 و اعمال بلعیه قبیحه جز از آنها سر نخواهد زد و چه مقدار سفلیگی و دانت و نذالت در سراسر  
 اخلاقی ایشان را فرا خواهد گرفت و چه گونه حیوانیت و بیسیت بر آنها طبع خواهد کرد -  
 و دومی امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوح انسانی و زیست آن درین عالم  
 بر معاطات و مبادله اعمال است و روح و جان منطالات و مبادله اعمال امانت است و درین

امانت در میان انسانها نباشد سلسله معاملات از یک سیمه ورشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید  
 و در واقع که نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زیست ممکن نباشد  
 و نیز رفاهیت و آسایش اُتم و شتوب و انتظام معیشت آنها صورت و نوعی پذیرد و بگریک  
 از انواع حکومت چه حکومت جمهوری بوده باشد چه حکومت مشروط و چه حکومت مطلقه  
 و حکومت بجمیع انواع تشکیلی و متحقق نمیکرد و باید ازنی شود که بجهت همانی که بصفت  
 متخلف شده در حدود و بلاد منع تعديات اجانب را نمایند و در داخل ملک در قلع و  
 قمع قبالین و قناتکین و قطاع طریق و سراق کوششند و بگردی که بشریعت و انان بوده باشد  
 و قوانین و نظامات دول و اُتم را باندند و بر منصفه حکم و قضا از برای فصل و عادی  
 حقوقیه و جنایات شسته رفع خصومات را نمایند و با شتخا صیکه ضرائب و جبايات را  
 بر وفق قانون حکومت از عموم اباالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه  
 عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد و منافع  
 عمومیته اباالی چون بناء مدارس و مکاتب و انتشار قناطر و طرق و بنیاد و دارالشفا  
 صرف کنند و معاشات مستحقین ملت را چه حرا کس بوده باشند و چه قضات و چه  
 غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و او اگر دن این جامعتهای چهار گانه که ارکان ابر  
 حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه فساد بر اساس حکومت را دنیا بد موقوف است  
 بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امانت از جمیع احاد رعیت منسلب  
 گردیده حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و تنزل و هتب فاش خواهد گردید و راههای تجارت  
 بسته و ابوابهای فقر و فاقه بر روی اباالی گشوده و خزانه حکومت خالی و طریق نجات بر  
 بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت فاسد غیر اعینه اداره شود یا بالمره



مضحل و بابت اجانب اسیر افتاده مرارت و غمناکی را که بدتر است از مرارت انفعال زود  
 نخواهد چشید. و همچنین ظاهراً است که سلطه قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت  
 و قمع نخواهد پذیرفت مگر آن که احاد آن قوم بایکدی چنان متحد و ملتزم گردیده باشند که  
 بزرگترین شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محالات است  
 پس هر چه اگر بدید که خصلت امانت قوام بقادر انسان و مقوم اساس حکومت است  
 و راحت و امانت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه ائمه بغیر او صورت بند  
 و روح و جسد عدالت همین سجده است و پس - تبصره اگر اتمی را این صفت نباشد  
 چه مصائب و بلاها و آفات آحاد و آن را فرا خواهد گرفت و چه سان فقر و فاقه و بیچاره گی  
 ایشان را احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه مضحل و نابود خواهد شد -

چهارم از آن اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسان  
 بسیار و ضرورات معیشت آن بیشمار است و شبانه که بدانها رفع حاجتها  
 خود را بیناید و چیزهاییکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد و هر یکی و چیزی  
 در زیر پرده خفا خفیه و هر واحدی در ناحیه دایره پس حجاب مستوری انزوا گیرند  
 و پادامن بی نام و نشان نه کشیده است و همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب هزار  
 بلاها و هزارها آفات در هر زاویه از رویای عالم کین گرفته و تیر جان  
 بقصد بلاء انسان در کمان آودار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را با تمام  
 این حواس ضعیفه خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطلع گشته و دفع ضرورت  
 خویش را نماید و یا آنکه بر کین کاههای باریک یا گاهی یافته در میانیت وجود خویش بشنود  
 البته امر افغانی از برای جلب منافع و دفع مضار محتاج است باستعانت از مشاعر سائر کسین

در نوع و طلب بدایت نمودن از آنها تا آنکه بسبب راهبری و دولت ایشان بقدر امکان  
از بعضی از گزند هاست بمقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آورد این هفت  
هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از دارایی صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید  
قریب را نمودد مانع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد - پس صفت  
صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و جبل جمیع هیئت اجتماعیه شعوب است  
و هیچ اجتماعی بدون او صورت ندهد و هیچ اجتماع منزلی بوده باشد و هیچ اجتماع مدنی و خویش  
اگر گردوبست را صداقت نباشد چه تفرقه رشتا و بدینجی ایشان را دست خواهد داد و چه گویند سلسله  
انتظام آنها گسخته خواهد شد و چه سان بر پریشانی مبتلی خواهند گردید -

و این سنگدان الوهیت یعنی نوحیه در هر زمان که پیداشدند و در هر امت که ظهور نمودند <sup>اصولی</sup>  
و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و اصول باطله خود آن <sup>الشکل</sup> قصر مستطیل  
سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید نیکه شریفه و آن خصائل جلیله است گانه بوده باشد  
از پنج براندازند و در مای تمایز و بدینجی را بر روی این بچاره انسان بکشایند و از عرش  
مدنیت اش فرو و آورده بر خاک مذلت و حیثیت و حیوانیت اش بنشانند - زیرا آنکه  
بناء تعلیمات خود را اولاً بر این نهادند که هیچ ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات  
انسانهاست پس نشان میدی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش شرافت و حقیقی بر  
بر سایر ملل اثبات کند - پس ازین تعلیم فاسد که موجب فخر و هم و سبب بطا و حرکات  
انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش یافت گفتند که انسان چون دیگر موجودات  
است و او را مرتبتی بر بیهائم نیست بلکه خلقت و نظره از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد  
و بدین قول در مای حیوانیت را بر روی انسانها کشودند و از کتاب افعال بجه و احوال نشعه

بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب در زنده می و افتراس بر داشتند - و سپس این  
 کردند که بغیر از این حیات زنده گانی دیگر نیست و انسان چون نبات است که  
 بر وی و در تابستان خشک شده بنجاک عود کند و سعید آن شخص است که درین دارد  
 ماز و مشتهیات بهیمنه او را دست یاب گردد و بسبب این رایی باطل باز از قدر و خیا  
 و تزویر و اختلاس را رواج دادند و انسانها را بر ذاکل و نبات و دعوت نمودند و قهلاً  
 از سیر بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند - و چون این طاعونها و یابهای  
 عالم انسانی یعنی پنجرهها دیدند که این تعلیمات فاشده در نفوس ارباب حیا مؤثر نخواهد  
 و هرگز خداوندان شرم پا در دایره حیوانیت نخواهند گذاشت و با بابت و اشتراک  
 در ماکل و منکح راضی نخواهند شد ازین جهت در ازاله حیا کوشیدند گرفتند و گفتند  
 که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را  
 شرم و حیا از پنجرهها حاصل نخواهد شد پس اقل واجب بر انسان آنست که در ازل  
 این صفت بکوشد تا آنکه بحال نفس فانی گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق  
 حیوانیت را برداشتن و سلوک سبیل بهیمنیت را که عبارت است از اشتراک و اباحت بوده باشد  
 بر نفوس آسان کردند - پوشیده ماند که موجب امانت و صداقت حقیقه و امر است یکی  
 اعتقاد بر روز باز پسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان تعلیمات این کرده  
 پنجرهها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تأثیر تعلیمات ایشان در اشاعه خیا  
 و کذب بیشتر است از تأثیر قول کسی که بنفس خیانت و کذب و دعوت میکند زیرا آنکه چون  
 موجب امانت و صداقت یعنی آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله و نفس بوده باشد  
 هر وقت لازمی مقاومت با قول داعی بخیا نت و کذب خواهد کرد و اگر چه قهراً است ضعیف باشد

زین جهت در تأثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارا  
 ب صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهند نمود بخلاف آنکه اصل موجب از لوج نفس ستوده  
 رود چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب باقی نخواهد ماند۔ ملاحظه بین  
 چون این گروه بنارند هیچ خود را براباحت و هشتراک گذاشته اند و جمیع مشتهیات را  
 حق مشاع پنداشته اند و اختصاص و امتیاز را اغصباب انگاشته اند چنانچه ذکر  
 خواهد شد دیگر محلی و جایی از برای خیانت باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای  
 استحصال حق مشاع خود حیلے را اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر  
 دروغی را وسیله سازد کذب و بیعت شمرده نمی شود۔ پس معلوم شد که تعلیمات این گروه  
 منجرب همه خیانت با و دروغهاست و سبب همه شر و فساد و دنیا و خباثت است  
 - و لامحالہ اگر این گونه امور در امتی فاش گردد و مضمحل و نابود خواهد گردید۔ و از آن  
 چه گفتیم بخوبی ظاهر شد که این طائفه چگونه سبب ہلاک و دارا ام و مقابل مشعوب میگوند  
 - الا ان میخواہم بگویم کہ این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده اند و هستند و بحکم  
 اصلا حیکہ در محیلہ پر مایخو لیای ایشان سر شمر شده است میخو استند و اکنون ہم برانند  
 کہ آتش فساد و افروخته فامان این نوع عیچارہ را سوخته اسم او را از لوج وجود برانند  
 چونکہ ہر کسے را ہویا است کہ بقار افراد انسان و درین جهان از روی ضرورت و مروت  
 است بر صنایع و حرف چندیکہ در شرف و خست و سہولت و دشواری متفاوت میباشد  
 - و غایت بقیہ و نہایت مقصود این جماعت این است کہ ہمہ انسانہا و جمیع مشتهیات  
 و ملاذ مشترک شدہ اختصاص و امتیاز از میان برداشته شود و تسکین را افزونی و برتری  
 در ہر چیز و دیگرے نباشد و ہمگی در نہایت مساوی با ہم بسر بردند۔ و چون چنین شود

البته برخی از اعمال شاقه خسیه سر باز زده امر معیشت غفل دولاب معاش  
و مبادله در اعمال از حرکت باز خداید است و معاقبت المام این نوع ضعیف روی  
بر آدمی هلاکت آورده کلیشه زائل خواهد شد. <sup>این</sup> ملی نتیجه اصلاح آری باب <sup>این</sup> بخوبی پیش  
نخواهد بود - و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریق شنیعه ممکن باشد  
باید دانست که بلا شک جمیع محاسن دنیته و تجلیات او بر باد و فراقته همه کمالات  
ظاهریه و باطنیه و ترقیات صمودیه و معنویه و علوم و معارف و حقایق نیست و نماند  
خواهد گردید و کرسی تجدد و شرفش سرنگون گشته در بادیه وحشت چون سمار  
حیوانات با هزار آلام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد و حیث آنکه علت  
حقیقه همه مزایای انسان حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز  
بردهشته شود نقشها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلمها در اکنافه متعطل  
اشیاء و اشکشاف و فائق امور نهادن و رزیده انسانها چون پیام و شتی <sup>جهان</sup> درین  
زنده کافی خواهند کرد و اگر ممکن باشد و لکن هیسات هیسات -

معلوم باد که بچهره با طرق چند را از برای نشر تعلیمات مفصدا نه خویشین اختیار کرده  
نه چنانچه در وقت ابتت و بچوخی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و  
نهایت بیان بهالم آشکار نمودند - و در زمان بیم و خوف ندر بخوار و اجب شمرده  
طریق اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدبیس پیوندند - و گاه به یکبار در بیم را که  
سه آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند - و هنگامی بر حسب مقتضای حال  
بعضی از آن ارکان را محو نظر تعلیمات باطله قرار داده و در ویرانی آن جذب بلع خود  
بکار بردند - و وقتی بوجوب ضرورت نفی مزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم

انفی آن ارکان میشود پروا نهند و زمانی با نیکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب عقاب  
 را کنار گذاشتند چون دانستند که نوال این دو اعتقاد لامحالہ منتج جمیع مقاصد سعادت  
 نخواهد بود و با تابی انرا ذکر میآوردیم و کوشیده بهترین و شریفترین و تحسین اصل  
 که اباحت و اشتراک همه در همه باشد استقلال ورزیدند - و گاه گاهی هم بجهت دفع  
 مضار متین اصول فاسده خود راه اعتیال پیش گرفته چون هزارها بیگناگان را  
 بد سپهها و جلیها ریختند -

و با جمله چون تعلیمات ایشان در امتی از ائم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره  
 که نهایت مقصودشان استحصالی شهوات پسمیده بود چه از راه حق و چه از راه باطل  
 آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتائج و عواقب بدان آراء فاسده خورسند  
 و دشوار گردیده در ترجیح و اشاعه آنها کوششها مینمودند - و جماعتی دیگر اگر چه بد  
 اقوال منکره میدیدند و اعتقاد منکره و مذموم جمع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ مینموند  
 شامند و در ارکان عقاید نافه و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی  
 راه میافت بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشتن ره سپر تقلید و عادت  
 میباشند و از برای تنوع از ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیت  
 - لهذا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و مذبذبه بازی و خیانت  
 و آنها شایع میگردد و پرده حیا برداشته شده افعال ناشایسته بتمام انسانی  
 بجز از ایشان بطریق مجرب است - چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یک را  
 چنان گمان می شد که غیر از این حیات حیات دیگری نیست و وصف (اگنیست)  
 بر او غلبه میکرد (و وصف اگنیستی عبارتست از محبت ذات بدرجهیکه اگر منفعت

جزئیة صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد و دست از آن منفعت ندارد و  
 بضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت موجب آن باشد که هر واحدی منفعت  
 شخصیة خود را بر منافع مأمه تقدیم نموده است و قدم خویش را باینجس نشان بگذارد  
 بلکه رفته رفته بیکت این حیات و نیت حیات و خوف بر دستوری گشته از برای عفا  
 زنده گی خویش بذالت و سفلگی و عجز و بیست و خواری بر ارضی و خورسند شوند  
 و در وقتیکه احوال اعا و امت بدین پایه می رسید رشته التمام و انتلاف گسیخته و  
 جفتیست منعدم گشته و قوه حافظه و ملت مبتقه نازل گردیده هر شش مجد و جزو شرف  
 آن سرنگون میگشت.

این است تفصیل آن اُممیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات پنج پها یعنی مادیات  
 بدل و مسکنات مبتلا شدند.

و این است شرح طُرُق تعلیمات مادیات یعنی پنج پها.

گرچه بعضی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقائد جلیله نلته خصوصاً  
 اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع اُمم عالم است و بیکت آن صفات شریفه  
 سه گانه و پره صفت عار و تنگ نیکه عین حیا و یا آنکه اولی نتیجه اوست بعد از رولج  
 بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیه ایکه از نواحی کاشغر  
 تا نواحی استانبول مستند بوده ایشان گه گریه وند و از خوف ذل و بنده گی که شرف  
 از نشاید دند عار و تنگ از ان ایا نماید پاهی مروانه گی فخر وند تا آنکه آخر الامر آن  
 سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست نظام دل پند رستان دراز نمودند  
 و صفت امانت در آهند بر چه سئ رسید بود که سرک را بر بنجانت ترجیح میدادند چنانچه

(متر شتر طیس) در وقتیکه انگار گرسن باور امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد و زهر خود و خود را کشت و راضی شد که باشت و قوم خود خیانت نماید با وجود آنکه یونانیان او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفعی کرده بودند و او را چار شده بدینا پناه برده بوده (بتاریخ یونان رجوع شود) و چون اپیکور را بتیو ما قور لیسیم و اپیکور ریتما یعنی ابیغور بها و یونان با اسم حکیم ظاهر شدند و ایشان بعضی از اکارا که میت که اُس همه فساد با و نایه همه شرور و خرابیها است چنانچه دنیا بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خود بیطبی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم بتامیه از برای وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت جمیع کمالات است و بواسطه حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر دستوری شده است چنین اندیشه مینماید که او را جهان نیست نورانی و عالم نیست جاودانی که پس از رحلت از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبه عیب و نقص بکمال سعادت فائز خواهد گردید و لهذا خود را برخلاف آنچه یعنی طبیعت ابقی و وسایل بسیاری مقتیده و مبشاق و کلفهای بیشاری مکلف نموده در بای لذا اند طبیعیه و خطوط فطریه را برده می خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی افضلیت و برتری نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه حیوانات ناقص و پست تر است و آن صناعیه که او را دست پاد شده بد آنها فخر مینماید همه بنوع تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از عنکبوت و بنا و عمارت از نخل و انشاء قصور و صومع از غلاف بیض و او طاز نمونه از مورچه و موسیقی از بلبل و هكذا پس باید لیکن انسان معز و برتر از همه که حیات او چون حیات نباتات است و بغیر از این جهان



او را بهمان دیگری نیست و جز این زنده گانی زنده گانی دیگر نباشد پس بعثت خود را  
 در مشاقت و آفتاب نیندازد و بارگران تکالیف را بپایه برده بدوشش خویش نهد  
 و خلاف تا ثور خود را از اصناف لذائذ و انواع خطوط محروم سازد بلکه بهر نوع  
 که او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد نصیب خویش را از ملاقات این جهان  
 بردارد و با قضا نهایی حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سزاوار  
 امور جلیله ای که مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوشش نهد و دل نه بندد -  
 و چون بداند که تعلیمات ایشان با تمکین صفت خدا و نفوس بی فائده خواهد افتاد  
 در آرائه آن فحش جلیله آغاز کرده گفتند که چو شرم از ضعف نفس است  
 بهر انسان را لازم است که در آرائه آن سعی نماید و عقید عادات را بشکند تا آنکه  
 قادر گردد و در کتاب جمیع افعالیکه مردم آنها را قبیح می شمارند و نفس او را آشکارا  
 ساختن آن اعمال متاثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این ابقوی بهای پرده  
 شرم را دریده و آب روی انسانی را پرده هر جا که مانده سئ میزدند و نخواهد و تا خواه  
 خود را بدو میرسانند حتی در بسیاری از اوقات اصحاب موافق این حکمانی برآمده  
 سنگ خطاب کرده با ستخانها زده میرانند مع ذلک این سگهای انسان صورت  
 مرتجع نمی شدند و المال مشلح بین الكل ندانده از هر طرف حمله می نمودند و این  
 یکی از آن اسباب است که آنها مشهور شدند بکلبیت و تعلیمات فاسده این  
 این نیرهای یونان یعنی کلبیت چون برور زمان در نفوس و عقول یونانیان  
 مکر و خرد و ماری بیلاوت آورد و بار از علم و حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید  
 و شرف نفس آن قوم بنذالت و لوم و امانت ایشان بخیانیت و حیاد و تنگ آنها

بر قیامت در ستاده گی و شجاعت آنها بجا نباشد و محبت و وطن و جنس آنها بحقیقت شصت و سه سال  
و بالکل جمیع ارکان ستمه قهر سعادت آنها و همه ساسهای انسانیست ایشان منهدم گردید  
و گنبد سلطنت و عزت ایشان بر باد رفته بدست روم یعنی منبش لایتن اسیر افتادند  
و ساسهای دراز از شکست آن تعلیمات فاسده و رقیه عبودیت پسر بر وند بعد از نیک  
در یک جز از زمان درین عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند.

فارس قومی بودند که در آن اصول ستم سعادت بدین اعلی رسیده بودند و خوشتر  
چنان شریف میدانستند که گمان میکردند از باب سعادت از امم اجنبیه آن نسبت  
که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار مالک ایشان شرفیابی حاصل کرده باشد.  
وامانت و صداقت اقل تعلیمات و ینیه آن مخوم بود و حتی اگر محتاج می شدند اقدام  
بر و ام میکردند از خوف آنکه با وانا چار شده دروغی از آنها سرزند و بسبب این عقاید  
و خصایل عجز و رخت و بسطت ملک آنها بپایه است و ارتقا کرده بود که بیان آن با شرح  
ناممکنست باید (فرنیس لئران) متوجه میگردد پادشاهی فارس در زمان داریوش  
عبارت از ۱۲ والی نشین بود و یکی از آن والی نشینها مصر و سواحل بحر قزقم و بک  
و سند بود. و اگر زمانی در سلطنت آنها قدری بهم میرسید از تأثیرات آن ملک  
مهم بود و مانند زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلطه عظمی خود رجوع  
میکردند. اما آنکه در زمان قباد و فرزدک پیمبری یعنی طبیعی بلباس رافع جور و  
دافع ظلم ظهور کرد و بیک تعلیم خود جمیع آن اسبابهای نیک بخیتی قوم فارس را کند  
بباد افتاد و بسبب آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه اسبابها وضع کرده اند  
همه موجب جور و همه سبب ظلم و فساد است و شرعیت مقدم بر پیمبری نیست و طبیعت ناگوار

منسوخ نشده و در حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کد آمد عقل و کلام و دانش  
 بچایه پنچیر میرسد و پنچیر همه تا کلمات و مشهورات و منکوحات را در میان جمیع الکلیین و  
 شمار بین و ناگهین حق مشایع قرار داده است پس چرا باید که انسان بجهت جعلیات  
 و بهیته ای که آنها را قوانین و اداب بنماید از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده و دیگران  
 از آنها تمتع بگیرند و چه معنی دارد که شخصی اموال مشایع را در تحت تصرف آورده و حکم  
 ملکیت نماید و با آنکه زنی را بحاله نکاح در آورده سایرین را از آن منع کند و چه  
 حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشایع را اصحاب حقوق بشمار و آن  
 بیچاره را که حلیه می تمتع از حق خود میگیرد و غاصب و غاشن مینماید و اینها بر هر کس  
 واجب است که نقل ظالمانه قوانین و اداب و شرائع عقل ناقص انسانی را از گردن  
 برآورده بمقتضای شریعت مقدسه پنچیر حقوق خود را در اموال و زنان بهر نوع که  
 بتواند استحصال نماید و غاصبین را جزا و قسر از فعل ناشایسته غضب و جزا باز دارد  
 سد چون این تعلیمات باطله در فهم فارس شیوع یافت حیا از میان برخاست  
 و فساد و فحاش گردید و مذالت و سفاهت کی شیوع گرفت و صفات بهیته نبله بنمود و علانی  
 آنها بالکلیه فاسد شده انوشیروان اگر چه مزدک و بعضی از پیروان آن را کشتن لکن  
 قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردد و بدین جهت این قوم نتوانستند که یک  
 حله عرب را تحمل نمایند حال آنکه قرن و هجده آنها که عبارت از دوم بوده باشد قرون  
 متعدده با عربها و مجاوله و محابه بودند -

ولا کن

مسلمانان اتنی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه و سبب شریعت سوادیه صدقه خود  
 آنقدر عطا و جلیلید و ضائل حلیه اماد آن اتنی را حاصل شده بود و آنقدر اساس آن

ارکان سسته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقا  
 و نتایج با ارجبال الپ ناسور چین در تحت تصرف آورند و دماغ اکاسره و قیاسره را  
 بخاک مذلت مالیدند با آنکه شرف و قلیله بیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدست  
 بر سیده بود که بمقتضای آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد ملیون غیر مسلمین را  
 بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها نمیگروه بودند در میان جزیه زبیده و اسلام  
 — و همین گونه غلبه و عزت این ائمت شریفه را بدو تا آنکه در قرن چهارم نجرها طبعین  
 با سم باطنیه و صاحب السرد و مصر آشکارا شدند و زبانیه های خود را در جمیع اطراف  
 و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند و چون این نجرها اصحاب باطن  
 دیدند که نور شریعت محمدیه جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه  
 با کمال ملهم دسعه فضل و نهایت تیقظ و حراست این دین متین و صدیانت عقاید  
 و اخلاق مسلمین میکوشیدند لهذا از برای نشر اراء فاسده خود بطریق تدلیس و تدبیر  
 را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشین را برین قرار دادند که اولاً تشکیک کنند  
 مسلمانان را در عقاید خود و سپس از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان  
 بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند و گفتند بر معلم  
 این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار و سادین اسلام بهنج تدلیس فتنانه  
 و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد — و چون کسی را  
 بدام مرشد کل می انداختند اقبل چه ترکیه او را تعلیم میکرد و این بود که اعمال ظاهریه از برای  
 این اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق جهالت از مرشد و راه بر کامل است و چون  
 از نجر رسیده ای اکنون تراباید که خود را ازین اعمال ظاهریه بدین خلع نمائی —

و بعد زانی او را میگفت که جمیع نکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیودات از برای  
ما تصدیق است که بمنزله بیمار اند و چون تو کامل کشتی لازم است که همه این قیودات  
ظاهر و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دایره واسعه اباحت نهی چه حلال و چه حرام  
و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل - و پس  
از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار الگویت و اثبات مذمت نجر  
و تنبیذ دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد موجودات شبیه خواهد شد  
اگر معدوم باشد مائل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس  
خدا نه موجود است و نه معدوم (یعنی با سم اقرار کن و مسمی را انکار نما) - و مدت زانی  
این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان  
میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سایر رؤسا مسلمین برین امر مطلع شده و صده  
سعارضه برآمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آراء باطله خود  
خون هزار عالم و صلحا و امراء امت محمدیه را اغتیا کردند - و بعضی از آنها  
آن عقائد فاسده مضرّه را فرصت یافته بر روی منبر الهیات جبارا بعالم ظاهر خسته  
گفت که در وقت قیام قیامت هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نیست  
و قیامت عبارتست از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هر چه خواهد  
که تکلیف بر خسته شده است (یعنی در بای انسانیست بسته شده ابواب  
سیوانیت باز گردید) - و بالجمله این نجر به اهل باطن و خداوندان تأویل یعنی  
ماتوزلیمها قرون سابقه مسلمانان تجرد کمال خلق را بجمیع نقائص و رذائل  
ایکه بر اندازنده اُمم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه متفرقه جعلی خویش اعتقاد

انو بیت را که اساس همه سعادات انبیا نهاست درین دار دنیا از الواح عقول  
 سترده و دگر در زمان اخلاق است محمدیه را شرقا و مغربا فاسد کردند و در ارکان عقلا  
 و سجا یای پسندیده آن است شرافیه تر عزیز انداختند آنکه شجاعت و بسالت آنها  
 بخوف و جبانیت و امانت و صداقت آنها بخیانیت و دروغ گوئی و محبت اسلام آنها  
 بمحبت شخصیته بهیمنیه مبدل گردید و از آن بود که جماعتی از صعا لیک فرنگ و غیر  
 خامس باراضی شامیه هجوم کرده سد ها شهرها و قریه ها را خراب نمودند و خون هزار  
 را را یگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از دفع آن صعا لیک عاجز  
 ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی عقاید قوم فرنگ را در ممالک  
 خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود و همچنین گروهی از ادو باش  
 ناتار و ترک و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته  
 خون میدهند و بر خاک ریختند و مسلمانان را اینقدر قوه نشد که این بلیه را از خود  
 دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام با قتل عدو تا سوز چین جولان گاه بسیار  
 مسلمانها بود و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از براس مسلمانان  
 حاصل نشد مگر از خیانت و دروغ گوئی و جبانیت و گران جانی و ضعف و سستی  
 ایکه آثار آن تعلیمات فاسده بود و چون ادب و اخلاق و یانیت محمدیه از غایب  
 نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالها می از  
 اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیز یان را بشرف اسلام مشرف کردند  
 و لکن نتوانستند که آن ضعف را با کلیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود  
 دوباره اعاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه نتیجه آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده  
 بود

و بعد از تفرق فساد اعداء آنها متعسر گردید - و ازین است که از باب تاریخ ابتدا از خط  
سلطه مسلمانان را از اخبار بصلیب بگیرند - و چنان لائق بود که آنها وضع مسلمانان  
و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند - مخفی ماند باینکه  
درین زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بنای نهند  
گوئی که ابد الهامی همان نجرهای الموت و جلد یعنی کجگول بردارای همان طبعین  
گرد که میباشند و تعلیمات آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد  
که قیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیته یافت خواهد شد -

امت فرنگ ویه آن یگان امتی بود که بواسطه آن اساسهای شش گانه سعادت  
در قطعه یورپ بعد از رومانیین رفیع علم دانش و کار دانی نموده موجب تمدن  
همه اُمم فرنگ گردید و سبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغرب  
صاحب کلمه نافذه شد - تا آنکه در قرن هجدهم از میلاد مسیح (و لئیر) و (رودنو)  
باسم رافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر ایکور (ابقیور)  
کلبی را بنش کرده عظام بالیه را تفرسی را احیاء نمودند و تکالیف را بر انداختند  
و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و ادب و رسوم را خرافات نگاشتند و ادیان  
را خرافیات انسان ناقص العقل پنداشتند و هر وجه را با نکار الوهیت و تشنیع  
انبیاء پرداختند حتی (و لئیر) چندین کتاب در تحفه و سخریه و تشنیع و ذم انبیاء  
تصنیف کرد - و این اقوال باطله در نفوس فرسائیهها تأثیر کرده بیکبارگی دین  
عیسویه را ترک نمودند و درهای شریعت مقدسه نجر یعنی اباحت را برومی خود  
کشوند - حتی در روزی از روزها و خرد را آورده در محراب کینیه گذارده

و عجم آن قوم نداد و داد که ایها الناس پس ازین از عدد و برق منسوب و چنین گمان  
 کمینا که اینها از طرف اله سها برای هدایت ظاهر شده است بلکه بدانند که همه اینها آثار  
 طبیعت است یعنی ناتور و غیر از (ناتور) ماثرو دیگر در عالم وجود نیست پس دیگر  
 پرستش او بام را ننمایند و از روی گمان خداست برای خود اختراع نکنند و اگر  
 خواستن آنرا بدید که چیز بر اعبادت و پرستش نمایند اینک (مدموازل)  
 در محراب چون دمنیه استاده است و تعلیمات فاسده و بخریه این  
 دو شخص اولاً موجب ثورت مشهوره منبر ان دیه گردید و ثانیاً  
 سبب آن شد که فساد اخلاق و تفرق کفر و اختلاف مشارب اعاذ آن است  
 فرا گرفت تا آنکه رفته رفته هر طائفه از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباينه  
 بخود مشغول گردیده باستحصال مقاصد و ذخیرت کوشیدن گرفت و از فتنه  
 عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیه ایشان چه در غرب بوده باشد چه  
 در شرق رومی بنقصان آورد و دنیا پیون اول اگر چه دوباره دیانت مسیحیه را  
 اعاده نمود و لکن اثر آن تعلیمات از نفوس ترقوت و اختلاف مشارب زائل نگردید  
 و عاقبت الامر بدان منجر شد که از دست جرمی شکست خورده زیانهای  
 بسا الهامی در از جبر آن نتوان کرد بدینا رسید بلکه آن تعلیمات مضروب باعث  
 آن شد که طائفه (نوسب بالیست) یعنی اجتماعیین در آنها یافت شد و ضرر  
 و خسارت این گروه بر فرساکتر از ضرر و خسارت جرمی نبود (بنایح حرب  
 فرساک رجوع شود) و اگر ارباب آن فساد مدح و سجایا سپندید  
 تدارک این امر را نمیکردند این قوم بپای اجرائی مقاصد باطله خود و فرساک

برای مکتوبین

بنا





یکی از آن ملازمت‌داران مشاکیمن او و اشرافیت بلکه باید جمیع ملازمت‌های حق شایع  
 بوده باشد در میان محلی افراد اشرافیت و میگویند بزرگترین سده و حکمترین منبع از  
 برای نشر شریعت مقدسه نیز یعنی اباحت و اشتراک دیانتها و سلطنتها میباشد پس  
 لازم است که اینها را از اساس برانداخت و پادشاهان و رؤسای ادیان را منهدم  
 و نابود ساخت - و اگر شخصی خود را بلذتی مخصوص ساخته و خوشنشین را بنعمتی و یا  
 ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه را نور یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید  
 تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نه چینه و گردن کشی نکنند - و این کار  
 سه گانه از برای نشر افکار مفسدانه خود پیچ و پیله می نیافتد مگر آنکه اشراف  
 مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سایرین بدترس شده اندک اندک افکار  
 خود را در اذهان صافیته بجا بجا می دهند و ازین جهت بعضی با نشر مدارس پر خست  
 و بعضی دیگر متفرق گردیده هر یک در مدرسه که از مدارس بلاد فرنگ معلوم گردیده  
 در افکار و اشاعه خیالات باطله خوشنشینان کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب  
 آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یورپ منتشر گردیدند و خواستار  
 روسیه - و بلاشبکه اگر این طوائف فاسقه قوت بگیرند موجب انقراض و ضحلال  
 نوع انسانی خواهند شد چنانچه وجه آن پیش گذشت اجارنا الله من شر او تو اهلیم و خاتم  
 (مؤمنند) آن پسین پیغمبر و گزیده و خوشتر (نا توره) که اولاد ممالک انگلیز و روس  
 باراضی اسیر کاجرت ازین شد با الهام طبیعت یعنی بخرچان مصلحت دید که این نعمت  
 معنای اباحت و اشتراک را فقط با ناعطا کند که به بخر ایمان دارند و اینها را و کپانی  
 تشکیل نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین مطلق التصرف است

در هر یک از مؤمنان و از آنست که اگر اینک سوئالات سوال شود تو زن کیستی جواب بگو  
 زن کی بگوئی و همچنین اگر یکی از اولاد آن زن پناه رسیده شود که تو بچه چو کسی باسخ خواهد  
 بچه جمیعت - و تا هنوز بهیچ شر و فساد آنها از چاه و دل کپانی سر بر نروده و خداوند پاک  
 سید اند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان و مان انسانها را سوخته ویران خواهد  
 و اما آن منکران الوهیت یعنی بچهها که لباس تبلیس مهذب و دوست دار اُمت  
 و خیر خواه قوم بر آمده اند و خود را شریک و زور فیق قافله ساخته اند و در نزد  
 و بلیدها علم و دانش و کار وافی بر افراشته اند و از برای خیانت طرح نو در انداخته  
 و بدو ست کلمات مسروقه تمام بخود بالیده اند و بر و تها را بصد کبر و ناز بالیده اند  
 و خود را با هزار جعل و ادوای با دوی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق و ذلله صفات  
 فویمه خوشتن را بهیچ ناماشته اند و عقل و خرد مندی را فقط در غدر و اخلاص  
 تزییر پنداشته اند بسیار رنجالت میکشم که آنها را ذکر کنم و بغایت شرم می آید از  
 تحریر و کشش دانش ایشان زیرا آنکه مقاصد آنها بسیار پست است چونکه میخواهند  
 از برای شکم خوشتن اساس اُمت خویش را بکنند و یسته اتمام آن را از هم  
 بگسلانند و جولا نگاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکنجه خود بیرون  
 ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدر یا رومی حرکت نیست - اینقدر میتوانم بگویم  
 که اینها (پیاچو) یعنی پهلوان پنبه و یگانه اند باقی را خوانندگان بدانند -  
 و از جمیع آنچه پیش ذکر شد بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه بچهها یعنی دهرها  
 و هر اتمی که پیدا شدند اخلاق آحاد آن اُمت را بواسطه تعلیمات فاسد بخود و بهر  
 تبلیس و تبلیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کردند و خیانت و دروغ بگو

در آن بانی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجا اسم آن است را از لوح وجود  
محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و بی‌دینیت مبتدا کردند - مع ذلک چون بعضی ازین گروه  
مقصود اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد تبدیل یا مخفی داشته و در ظاهر با کار  
الگویت و روز باز پرس گفتا می‌کنند ابتدا سخن را هم بیان کنم که این تعلیم بفرقه کافیت  
از برای فساد دینیت اجتماعی و بزرگوار کردن دینیت و پیچ سببی مؤثر تر از این تعلیم  
و فساد اخلاق یافت می‌شود و ممکن نیست که شخصی بچیزی پیوسته باشد و با وجود این  
در ذیل الاخلاق و صاحب الایمانت و صداقت و مروت و جوارحی باشد -  
پس بیگویم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهودنا و عویشها  
که باز آنها مشتهیات و مائمتی در عالم خارج گذاشته شده است - و آن شهوات  
بد و آنها بزمان اقتضا می‌کنند که انسان حرکت نموده و سعی کرده آن مشتهیات را  
استعمال نماید و بدینا مال و خواسته‌های خویش کند و سورت نفس را بشکند چه  
تحقیق آنها بچاق بوده باشد و یا هیچ باطل و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و  
فساد و سفل و با و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست پا  
گردد - و این مقتضیات قویة و باعث فعال را از تأثیرات غیر معتدله بازداشتند  
و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی کردن و از تعذبات اجتماعی  
منع نمودن یکی ازین چهار چیز مقصود می‌شود - یا آنکه هر صاحب حقی شمشیر  
در دست گرفته و سپری بروش انداخته و یک پادشاه و یک پادشاه بناده  
شبه روز و عدلیان حق خود بگوشت - و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهورا و  
می‌کنند - و یا حکومت - و یا اعتقاد بر اینکه عالم را صانع نیست و انا و عمل خیر و شر را

پس ازین حیات جزائست معین (یعنی دین) - اما وجہ ازل موجب آن می شود که  
از برای بیانت حقوق و دفع تعذبات سیلها می خون جاری گردد و تملول و اودیه  
براء افراد انسانی محسوب شود و هر قوی ضعیفی را طعن و سخن نماید تا آنکه اخلاص را برین  
نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد - و اما وجه ثانی پس باید دانست که  
شرافت نفس آن صفت است که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال تبیحه در نزد  
عشیره و قبیل خود اجتناب خواهد زد و خست نفس است که دارای آن از دنیا  
امور پر میز نمی نماید و از تنقیح و تشنیع متاثر نمیگردد - و هر کس را واضح است  
که این صفت را یعنی شرف نفس با بهت و حقیقت معینست در نزد اهل معرفت  
که بتوان بدو شہوات را بحد اعتدال آورد و هر شخصی را بجن خود را ضعیف ساخته بآیه  
انتظام را محکم نمود - یا ملاحظه نمیکنی بسیار است که ارتکاب آنها پیش ازین خست  
و دناست شمرده نمی شود و همان امور و نزد اهل دنیا دیگر از آثار شرف و کمال نفس  
و از موجبات مرج دستايش است و قال انکه فی الحقیقه عین جبر و تعلیم و غداست  
چنانچه جنب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبایل و اهل خیال  
بودی غایت محال و نهایت شرافت نفس است و اما اهل مدن همه آنها را علامات  
خست و دناست میدانند - و همچنین جلد بازی و مکالمی و منافق و در نزد قوی  
خست و قوی دیگر این امور را عقل و کار دانی و کمال می شمارند - و دیگر آنکه  
اگر غور کنی درین امر که هر حادثی را علیقت و علت فاشیه افعال اختیاریه انسان  
نفس است بخوبی ندانمی و دریافت که طلب انصاف بشرافت نفس رسمی در  
استحصال او و خوف از خست و دناست آن بجهت رغبت و میل انسان است

بتوسیع طرق معیشت و خدرا دست از تنگی مساک زنده گانی چونکه میداند از انصاف  
 بشرافت نفس متوثق بدو بدگردید و نبات و صداقت مشهور شده اعوان انصاف  
 ادب یار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب بای معیشت فردان خواهد  
 بخلاف انصاف بختت و نبات نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران  
 گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت - پس به قدر طلب شرافت نفس  
 و قوت و ضعف و ممکن و مدم ممکن آن صفت و درجات و مراتب او و تأثیرات  
 آن در کج ارباب شهوات از تقدیات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد  
 - بمعنی طبقات ناس آنقدر در تحصیل آن صفت خواهند گوشید که معیشت  
 ایشان را نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه شرافت نفس  
 را آن صفتی بشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان شد و آنچه زیاده برین  
 باشد هرگز فندان او را نقص و نبات نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر  
 نقص و خست شمرده شود و در بعضی اتصال آن سعی بخار نمی برد - نظر کن در باب  
 سلاطین و امراء جلوه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروانی کنند خصوصاً  
 با آنکه از خود در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیه  
 اجتناب نمی نمایند و همپیک ازین امور رخت و نبات نمی شمارند و حال آنکه  
 اگر یکی از اینها از آحاد رعیت سر میزد خنسیس و دوقی النفس شمرده شده بدین جهت  
 در امر معیشت او خلل حاصل میشد حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین  
 و امراء خود از خست و نبات نمیدانند بلکه بجا مل و دیگر حل میکنند - و همچنین است  
 حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه بعد طبقه - و بسبب این امر است

که طبقات عالیّه خود را از ضرر آن افعال شستنیّه مصون و محفوظ میدانند - پس اگر مدار  
 انتظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالیّه دست تقدی بطبقه سافله  
 کشوده و مهابی شرف و فشار بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید - علاوه برین  
 چون غرض از انصاف بدین صفت توسیع طرُق محیثت و تحذّر از تنگی مالک  
 زنده گانیت چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از  
 تقدیّات باطنیه و خیانتها می مخفیّه و رشوت خوادیه می در زوایای محاکم زیرا آنکه انسان  
 طالب سعادت عیش میداند که بدین خباثت مخفیّه مقصد اصلی خود خواهد رسید  
 بدون آنکه مشهور بدانست کرد و چنانچه پسینی که اعیان بر شرف نفس چنانچه اعمال  
 در زوایای محاکم از آنها پنهان می رسد - پس نشاید کسی را که شرف نفس را  
 میزان عدل قرار داده همان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود را منی  
 کرده منع جمیع تقدیّات و اجماعات ظاهریّه و باطنیه را نماید - اگر کسی بگوید  
 یکی از اسباب طلب شرافت نفس حبّت محمدت است پس می شود که به شخصیت  
 استحصال محمدت خود را با علی درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع  
 ردائل و داناتا و تقدیّات و اجماعات دور نماید - جواب میگویم اولاً کمتر شخصیت  
 می شود که معوج و شارب را بر لذائذ و شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر طبقات مردم نظر شود  
 این بخوبی ظاهر و هوید خواهد شد - و ثانیاً چونکه موجب اول از برای من و ثناً  
 این انسانها می حیوان نفس و باطلت نخستین بحبّت ستایش این مؤرخین میگویند  
 و شعرا را کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه استحصال آنها  
 از طرُق غیر لایقّه شده باشد و در القاب این چیزها نیز با تقدیّات و اجماعات

سرزده باشد لهذا غالب نفوس در این امر می خواهند کرد که خود را اصحاب غنا  
و ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق فذر و ظلم و خیانت بوده باشد  
تا آنکه بهم لذات بدنیته را بدست آرند و بهم مدح این مدلسین گردند و کمتر شخصی  
یافت می شود که طالب محمّد حقّه بوده از راه حق و فضیلت و شرافت نفس  
و ستایش حق را الکساب کند - و از آنچه گفته شد ظاهر هرگز وید که خصلت شرافت  
نفس هیچ وجه از برای تعدیل شهوات و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست -  
بل اگر مستند بدینی بوده و در آن دین مابیت آن متقرر و متعین گردیده باشد  
بجست آن منشأ و مبنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد شد نه بنفس خود و آنچه  
در بیان حیا بدین اشاره می رفت - و اما وجه ثالث مخفی نمائند که قدرت حکومت  
مقصود است بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و دیتانها  
و فسادها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور  
بجمله با و وسیله با و سبتهای نهانی مطلع می شود تا بر فح آنها بکوشد - علاوه بر  
حاکم و اعوان او همه اصحاب شهوتند و کدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات  
شهوات محالّه منع خواهند نمود و رعیتها می ضعیف بیچاره را چه امر از دست شره و صر  
و از آنها خلاصی خواهد بخشید - چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته  
آن حاکم خفیه رئیس سراق و جبرار اس قطاق الطریق کشته اتباع و اعوان  
او همه آلات ظلم و جور و غدر و اودات شر و فساد و افزارهای انقلاص آن خواهند  
و در ابطال حقوق بندگان خدا و متک اعراض و تنب اموال آنها خواهند گو  
و عطف شهوات خود را از خون بیچاره گان شکنین خواهند داد و قصرهای خویش را



برها و بنوا باین منش و مترین خواهند ساخت و بالجمله در ملک عباد و دمار بلاد کوششها  
و سعیها بکار خواهند برد پس سبب دیگری از برای کفار باب شهوات از تعذبات  
و اجماعات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان برینکه عالم را صانعیت و انانیت توانا  
و اعتقاد بدینکه از برای عمل خیر و شر پس ازین حیات جزا و عتاب است - و الحی ماین  
و دو اعتقاد معا باید از مترین اساسیت از برای کج شهوات و دفع تعذبات ظاهریه و  
باطنیه و حکم ترین رکنیت بجهت برانداختن حیل و با و تزییر با و تقلیبها و نیکوترین  
باعثی است برای احقاق حقوق - و اوست سبب اعلیت و رفاهیت تامه -

و بدون این دو عقیده هرگز بیست اجتماعیه صورت و وقوع نپذیرد و در بیست کمال  
هستی نبوده و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرت بیفیل و غش نشود  
- و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ وجه او را داعیه لبسوی فضائل و زاجر سه  
از ذائل نخواهد بود و هیچیز او را از خیانت و دروغ گوئی و منافق و مزور و سی منح نخواهد  
بجهت آنکه علت غایبه جمیع ملکات مکتبه و انحال اختاریه چنانچه گفته شد نفس انسان  
است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را ازین منقا  
ذمید منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود و خصوصاً در وقتیکه معلوم نشود انسان  
را که نه از انصاف باها حاضر رسد در دنیا برو مترتب خواهد شد و نه از تحلق بدینها و او را  
فائده خواهد رسید و کدام امر او را بر معاودت و مناصرت و مروت و جلالت  
و دیگر امور یک بیست اجتماعیه را از آنها گذیری نیست الزام خواهد کرد -

و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات طبیعیتین یعنی نیچر بهار فاع این دو اعتقاد است  
که اساس همه دینهاست و آخر تعلیمات ایشان اباحت و کثرت است - پس

این قومند که بر باد دهند کثرت بتاعینه اند و تباہ کننده دینیت اند و مفسدان اخلاقند  
و خراب کننده ارکان علوم و معارفند و هلاک نماینده اعمد و زایل کننده نعمت  
و غیرت و ناموسند و جراثیم کون و فیانت اند و آرومه های رذالت و دنائت اند  
و اساسهای خست و ذلالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعوات حیوانیت اند -  
معجت آنها کید است و تصعاب حجت ایشان مکرست و ملائمت شان فخر است  
و تماثلت شان حیل است - صداقت شان فریب است و دعوی اذنانیت شان  
دام است و بر ماری و عنوم خواند شان شست و قلاب است - امانت را خیار  
و ستر را حفظ نکنند و دوست عزیز خود را بیک پول سیاه بفروشند - بندهای  
شکند و عجبیه شہوت و آزار بر است قضای شہوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل  
خفیس و رذیلتی استغاف میکنند - ناموس و عار و ننگ را بهیچ وجه نمی شناسند  
و از شرف نفس خبر ندارند - پسران درین طائفه از پدران و امانت نیستند  
و دختران از بیچکدام (بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد) و اگر شخصی  
بلین قسم چون ما را اینها با نرمی خورد و بخت و حال چون انعامی ایشان مغرور  
کرد و از تحریف قول اینها در آید پسند افتد و حیلہ های ایشان در دل او جای گیرد  
و تیان گمان کنند که این قوم موجب مدح اند و باعث انتظام بلا و دیانت  
نشدند و معارفند و آنگه خیال کنند که ایشان در نیکی معین و یارند و در وقت ضرورت  
و افراط سرانند باید بر عقل او گریست و خندید زیرا آنگه هم جاسی خنده دارد و هم جا گریه  
پس از همه آنچه بیان کردیم پنج اوصاف ظاهر شد که دین اگر چه باطل و خستس ایمان  
بوده باشد بجهت آن در درکن رکین یعنی اعتقاد بصلح و ایمان بشوایب و عقاب

و بسبب سائران اصول سسته که ودایع دنیا و کیشهاست از طریقۀ ما و دین یعنی  
 بنجرها بهترست در عالم مدنیت و هیئت اجتماعی و انتظام امور معاملات بلکه در جمیع  
 اجتماعات انسانی و در همه ترقیات بشریۀ درین دار و دنیا.

و چون نظام عالم بر پنج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم انسانی جز نظام  
 کل است از آنست که هر وقت این خلل اندازان هیئت اجتماعی یعنی بنجرها  
 ظهور نمودند نفوس انسانی بر قلع و قمع آنها بخت گماشته و خداوندان نظام  
 مدنیت که دین بوده باشند و از آله ایشان سبهای بلع بکار برند و مزایج انسان  
 کبیر بنا بر شعور خدا و او خود که اثر حکمت کلیه است اینها را قبول نکرده چون فضیلت  
 دفع نموده است - و لهذا این طائفه اگر چه از دیر زمان بدین عالم پانها ده اند  
 و بعضی از نفوس خائنه را باسب شوکت هم بحیثیت مقاصد دنیۀ خود ایشانرا در هر وقت  
 نمایند و نمود و لکن پایداری و ثبات حاصل نکرده اند و چون ابرهای تابستان  
 در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق و نیست و نابود شده اند -  
 و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متکون و مستقر شده این بابهای بی انتظام  
 زائل و معدوم گردیده اند -

و چون معلوم شد که دین مطلقاً نیک بختیهای انسان است پس اگر بر اساس  
 محکم و پایهای متشکن گذاشته شده باشد البته آن دین بنجر اتم سبب سعادت و فساد  
 کامله خواهد گردید و بطریق اولی موجب ترقیات، صورتیه و مصنوعیه شده علم مدنیت را  
 در میان پیران خود خواهد برافراخت بلکه مدینین را بتامی کمالات عقلیه و نفسیه  
 فائز خواهد گردانید و ایشان را بیک بنجر دو جهان خواهد رسانید -

و اگر غرض نایم و ادیان پنج دینی را نخواهیم دید که بر اساس حکم متقن نهاده شده باشد  
انند دین اسلام - زیرا آنکه عروج اتم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر مدارج رفاه  
و ارتقاء قبائل بر مرافق فضائل و اطلاع بطرائف انساها بر دقائق حقائق و اتصاف  
آنها سعادتمانه حقیقه را در دین و آخرت موقوف است بر امور می چند -  
اول آنکه باید لوح عقول اتم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای عقاید باطله  
و هیمنه پاک بوده باشند زیرا آنکه عقیده خرافیه حجاب است کشف که علی الدوام حائل می شود  
و میان صاحب آن عقیده و میان سقیقت و واقع و او را باز سیدارد از کشف  
نفس الامر بلکه چون خرافه را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از عرجات  
فکر تیره سر باز زد پس ازان حل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و او بام را  
قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق  
اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را با دوام و وحشت  
و وحشت و خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبش پیاپی در لرزه افتد و  
از بیبوی ریح و آواز زرد و خشنیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطییر  
و تمکینات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیل باز و سکار و جالیر  
کردن ببرد - و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونه زنده گی بدتر خواهد بود  
- و دین اسلام اول رکن او نیست که عقول را بصیقل توجیه و تنزیه از  
زنگ خرافات و کدرا و بام و آلاش و هیمنات پاک سازد و نخستین تعلیم و این است  
که انسان را نشاید که انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و معترف  
و قاهر و معطی و ماضی و معز و بذل و شافی و مهملک بداند و یا که اعتقاد کند که مبداء

اول بلباس بشری براسه اصلاح و یا افاد ظهور نموده است و یا خواهد نمود  
و یا آنکه آن ذات منزّه بجیت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار  
آلام و اسقام را منتقل گردیده است و غیر از اینها از ان خرافاتی که هر یک با نفوذ  
برای کوری عقل کافیست - و غالب ادیان موجوده ازین ادوام و خرافات  
خالی نیست اینک دیانت نصرانیّه و دیانت برهما و دیانت زروشت -  
دوم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشند به نهایت شرافت یعنی هر واحد  
از اعم خود را بغیر از رتبه نبوّت که رتبه اہمیت الهیہ سزاوار و لایق جمیع بابها  
در رتبه های افراد انسانیہ بدانند و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصور  
- و چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشند هر یکی با دیگری در میدان  
واسع فضائل مسابقت نموده در تحصیل کمالات در صدو مجارات و مبارات  
خواهد برآمد و در نیل عز و شرف و اقتنای رتب عالیہ و ینویہ کوتاهی نخواهد ورزید  
- و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقة و فطرۃ از دیگران در  
شرافت کمترند و در رتبه ایشان از نفوس سائرین پستتر است البتہ در رتبت آنها  
نقص و در حرکت ایشان فتور و وراکت ان ضعف حاصل خواهد شد و  
از بسیاری از کمالات و رتب عالیہ و سعادات و ینویہ محروم مانده دره ازل  
بصیغہ سلب جولان خواهند نمود - و دین اسلام در بای شرافت را برومی  
نفوس کشوده حق بر نفس را در ہر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت  
جنیت و صغیت را از میانہ بر میدارد و مرتبت افراد انسانیہ را فقط بر کمال  
عقل و نفسی قرار میدہد - و کم دینی یافت می شود که این مرتبت در دہوده باشد

ملاحظه کن که چگونه دین بر چهار انسان را بر چهار قسم کرده یکی بر همین و دیگری چتر  
 و سیمی و شش و چهارمی شود و اول درجه شرافت را فطره از برای برهمنی دادند  
 پس از آن از برای چترمی و قسم چهارم را در جمیع مزایای انسانیت از همه پست  
 کرده است - و این یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم ترقی  
 مستدین بدین دین و در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید و حال آنکه  
 اقدام اُمم میباشند - و دیانت عیسوی به حجب انجیل شرافت را از برای  
 جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن جنس را با سامی محقره ذکر میکند -  
 و پیروان آن دین اگر چه ازین حکم سر باز زده امتیاز جنسیت را بر داشتند  
 و لکن صنف قتیبهها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس گردید  
 زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها قرار دادند و گفتند  
 نفوس دیگران را اگر چه با علی درجه کمال رسیده باشد آنقدرت غیبت که  
 عرض ذنوب خود را بدرگاه الهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این امر بواسطه  
 قتیبهها صورت پذیرد و همچنین گفتند قبول ایمان و نزد خداوند تعالی موقوف  
 بر قبول قتیس است - و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند  
 چونکه در نوشته شده است (هر چه شما در زمین بگشایید در آسمان ها گشاده  
 می شود و هر چه شما در زمین بپندید در آسمانها بسته می شود) - و تا زمانیکه این  
 عقیده خست بخش نفوس در امت نصرانیة بلاد فرنگ شکن و پایدار بود هیچ گونه  
 ترقیات از برای آن امت حاصل نشد - (لینر) رئیس پُرستان که این  
 حکم را برخلاف انجیل رفع نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است -

سیم آنکه باید آحاد هر امتی از ائم مقام خود را که اول نقشه الواح عقول است  
 بر براهین متمکنه و ادله محکم موسس سازند و از اتباع ظنون در مقام دوری  
 گردانند و بجز تقلید آباء و اجداد و عیش و تنقذ قانع نشوند - زیرا آنکه اگر انسان بکمال  
 و دلیل با صوری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیش خود سازد و بتقدیر و بر روی  
 آباء و خورسند شود عقل او لامحال از حركات فکریه باز ایستد و اندک اندک بلامانع  
 و ظلمات و غلبه نماید تا آنکه خرد او بالمره عاقل و از ادراک خبر و شر خود عاجز  
 ماند و تسلط و بدبختی از هر طرف او را فرا گیرد - تعجب شما (گیزد) و ز بر فرشت که  
 تاریخ (سی و بلز اسبون) یعنی مدینت ائم افرنجیه را نوشته است میگوید یکی  
 از اعظم اسباب تمدن یوروپ این بود که طائفه ظهور کرده گفتند اگر چه  
 دیانت ادیانیت عبس و پو است ولی ما را میرسد که بر این اصول عقائد خود را  
 جویا بشویم و جماعت قسبها اجازه نمیدادند و میگفتند که مبنای دین بر تقلید است  
 و چون آن طائفه فوت گرفته افکار ایشان منتشر گردید عقول از حالت بلامد  
 و غبار بر آمده در حرکت و جولان آمد و در تحصیل اسباب مدینت کوشیدند  
 - دین اسلام آن یگانه دین است که دئم اعتقاد بلامدلیل و اتباع ظنون را  
 میکند و سرزنش پیروی از روی کوری را مینماید و مطالبه برهان را در امور  
 مبتدیین نشان میدهد و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات و انبیا  
 خرد و دینش می شمارد و ضلالت را به بی عقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای  
 هر یک از اصول عقائد بینه که عموم را رسد و مند اند اند اقامه حجت چنانچه بکمال  
 احکام ما با حکم و فواید آنها ذکر شده کند (بقران شریف رجوع شود) - و هیچ دینی

که این فضیلت در دپوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز برین مرتبت اعتراف خواهند کرد. و مخفی نماند که اصل دیانت عیسوی که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست (یعنی باید از عقل در گذشت تا آن را فهمید) و اما اصول دیانت برهما هر کس را ظاهراًست که غالب آنها مخالف عقل صریح است چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند.

چهارم آنکه باید در هر امتی از ائمه جماعتی علی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تعلیم عقول آنها بمعارف حق کلماتی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهبی دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی مضار آنها را تبیین کنند و از امر بعروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان کتب است و اگر آدمی تعلیمی نباشد از عقل خود بهره نگیرد و فایده نگیرد نخواهد گرفت و چون حیوانات درین عالم زیست نخواهند نمود و از سعادت و ازین محروم مانده ازین دنیا خواهند رفت پس معلم واجب شد. و شهادت و خواستهای نفس احدی و اندازه نیت و اگر معدل و معیاری آن شهادت را نباشد لامحاله مستلزم تعدیات و امحافات خواهد گردید و صاحب آن خواستهای سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را هم در شهادت خویش منوط و در نهایت شقا بد را الشفا خواهد رفت پس آمر بمعروف و نهی از منکر و معدل اخلاقی لازم شد. و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است



ایقان شریف رجوع نشود) و در سایر ادیان آنقدر اهتمامی درین دو امر نشده  
 و چون ارکان دین اسلامیه بسیار است و بیان فائده هر یک در مدینت و توح  
 بودن هر واحد از آنها سبب سعادت تامه موجب آن می شود که از موضوع  
 کلام خارج شوم لهذا برخود واجب دانستم که رساله گئی با افراد ما درین امر  
 وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدینه فاضله تکیه حکما بر زوی آن جان سپردند  
 هرگز انسان را دست یاب نخواهد شد مگر بدین اسلامیه - اگر کسی بگوید چون دین  
 اسلامیه چنین است پس چرا مسلمانان بدین حالت مخزنه پیدا شدند - جواب میگویم  
 چون مسلمان بودند بودند چنانچه بودند و عالم هم بفضل آنها شهادت میداد و اما  
 الآن پس بدین قول شریف الکفا خوامم کردن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا  
 بانفسهم - انیت مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریق پیچیده در مدینت  
 و عیت اجتماعی و منافع ادیان و اسلام -

اتم جمال الدین حسینی



# فرہنگ لغات ریوچریہ

## باب الاالف

کیفیت

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
قطار	حصہ	اقدین	پیشیا	ارضیات	جمع ارضیں	ضمحل	فرمودہ
ازلی	قدیم	ازلی	قدیم	افراد	ایک ایک	اعضاء	جمع اعضا
اجمال	مقتصر	استعار	جمع تالیف	انامہ	کھڑا کرنا	ابطال	جھٹلانا
انباب	بہرکن	اشتداد	سختی کرنا	الشیام	پڑھنا	انفصال	جدائی
اختصاص	خصوصیت	ازن	بند رہنا	انق	بلند	ازمار	کھلی
آثار	سیرے	آمال	مستحق	حاصل کرنا	الکناہ	کسی چیز پر	کیفیت
انفان	منسوب کرنا	احکام	مستحق کرنا	اسطوار	باران بانی	اسم	بہرا
اشمام	سُنا	اسلاف	گذشتہ	اعراض	منہ پھینکا	انقہ	عودہ وین
بازنشہ	جمع زمانہ	اکندہ	جمع مکان	انشاء	لکھا، پیدا کرنا	العباد	پادشاہ
اصحاح	پیدا کرنا	اوضاع	چال	امم	گروہ	اجبال	جمع جبل
بالا دین	ہمیشہ	آثار	نشانی	اسامی	نام	ابان	زمانہ دور
اصنام	مثانا	آحاد	ایک ایک	آدیان	جمع دین	اساس	بنیاد
اوسع	کشادہ تر	انتم	پورا	انفکاک	جدا ہونا	استنکاف	بڑا سی جانا
استسکا	عزیز	انعام	چار پایہ	الام	سرخ	اشقام	بیماری
تسود	شیر جمع	انخطا	کمی	احتی	بنا ہوا	الیق	بڑا لائق
موال	جمع مال	اصناف	قسم قسم	اقتبال	دور کا دیکھ	ایشان	آنا۔ لانا
یشلاف	ملنا	انفعال	شیر ہند	اجباب	بگاسے	اقتصار	میانہ رو

جو آدمی سے بہت مٹا ہوتا ہے  
اور اس کی دم نہیں ہوتی۔  
ایک جبل درمیان ایران  
دنا تار سے۔

یہ آدمی نکاح کا ایک قرن  
یعنی اسی کے اندر ۱۶

معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
ان کھینچنے کے	ابواب	دروازہ	انزوا	گوشہ نشینی	آودار	جمع دور نشا	کیفیت
نت مدد چاہنا	اجتماع منزلی	ایک غسل	اجتماع مد	ایک گروہ	اصول	قواعد سے	
ب اختیار کرنا	افتراس	پہارنا	إفلاس	دھوکا دینا	اباحت	احکام حلال کو ایک فرقہ پر چلنے کے نزدیک سب درست ہے۔	
پ شریک کرنا	ازالہ	دور کرنا	اشاعت	غائب کرنا	إعتاب	بہتر کرنا	
پ غصب کرنا	استکشاف	کشف کرنا	آزار	حجج رک	آدانی	کھینچنا	
د ایک ایک	انجس اشان	کم قیمت	إبار	انکار کرنا	انکار کشتی	ایک ایراجا بادشاہ قبا	دیر
یونان کا ایک	ایکوتہ	پیرا بقدر	ادغار سونہ	ذفرہ جمع کرنا	انقباب	سرخ ہوا	آوردہ پس منظر کا تہاؤ
غیر	ارتقا	اوپر جانا	آکلین	کھا نیوے	الکب	ایک پیرا کا نام	اجتہاد اور اسکویہ نہیں
و جمع کثرت سے	الکاف	اطراف	الموت	ایک منحنی کر	الواج	تختہ ہوا	ایک دیکھتے ہیں
جمع ارضیہ	اوبکس	چلے۔ بدشا	إعاده	دوہرانہ	إحیاء	زندہ کرنا	بادشاہان ایران کا لقب
تعالیٰ کا چیز	أوام	جمع ہم گنا	أعراض	جمع عرض	إجتماعین	جمع اجتماعی	ایک گردہ کا نام جو عرب میں
ن مثل اجتماع کے	انواب	جمع خرب	انقراض	کٹنا	أفبیا	بیوقوف ہونا	ظرف اجتہاد و اشراک چلنے کے
د غم ہش کرنا	إحیاءات	زبردستی	أهوار	غوشہ نشینی	أودیہ	درہ	
متصف ہونا	أعوان	جمع عین۔ مدد	أدوات	آلات	إحقاق	حق کرنا	
الزام دینا	افراز	آلات	أزومہ	جڑ۔ اصل	أعلام	نشان ہوا	
سانپ	اسرار	جمع سرسید	أوضع	ظاہر ترین	أکوان	جمع کون۔ دنیا	
د فساد کرنا	الغداد	علی علیہ	إقتدار	چشتا	أودہ	جمع دلیل	
ن اقرار کرنا	باب بای فارسی						
ان کی	بسبب	کٹنا۔ بکھڑنا	بزرہ	نظم۔ بیج	بزدور	جمع بزدل	

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کی صیغہ
بسیط	جمع بسیط	بوعث	جمع عث	برزخ	دو طرفہ کو دریا کی محصولہ کہ چوبین	بقعہ	زمین	اولیٰ سطر عالم کا نام
بحیرہ	جھیل	باطیئہ	گرو پتھر یا مجلس تراپت	بادیہ	جنگل	بلاد	جمع بلدہ شہر	وہ مسافر باطن جاسنے
بارود	سرد	پارلمان	مجلس تراپت کر کے پتھر	بغینہ	سفیدی	لہجہ	دور مسافت	تہ اندر
بہار صفت	ظاہری	بروز	ظاہر	سیرت الاحزانہ	غم کا گہر	بہائم	چار پایہ	
بہار	دیری	کشیہ	بد - بر	بلاد	جمع بلا	تنبیہ	خود کشی	بہار زمانہ
بلادت	بیوقوفی	بسطت	کشادگی	پسات	دیری	بائی	گرو پتھر اجلی عقیقہ	بہار ہونے کا خون کیا اور سید علی محمد تھا بہار ساحل شام
بالیہ	بیر کھد کلا	بکید	کودنا - پرتو	پیاجو	پیالوں پنہ	پیالوں پنہ	جبرتی تعلیم کرنا	بہار میں قید مرزا حسین علی بہار ہے
بوادے	جمع یاد جنگل	براہین	جمع برہان	بصیرت	بنائی عقل	.	.	
<b>باب التاء</b>								
تہا لفت	محبت - جانا	تربکب	لینا	تکون	ہونا	تخرج	راج ہونا	
تہاتم	پورا	تتالی	پے دیے ہونے	تبدل	بدلنا	تغذیہ	کھانا	
تہاسک	لینا	تجاذب	کھینچنا	تخلیل کیا	کھینچنے کا سے مل کرنا	تفاعل	مدا غافل بنا	
تہابون	سبقت لینا	تسلید	دلچسپی	تہاسک	پکڑنا	تقبیر	سمجھنا	
تہتکلیل	صورت بنا	تعتقل	دربافت کرنا	تہاتر	تہاتک کا نام	تہتین	بیان کرنا	یہ لفظ
تہذیر	روشن کرنا	تعدیل	برابر کرنا	تہاشی	اعضا کا جڑ کرنا	تہقیات	جمع ترقی	
تہفزا	نفرت کرنا	تہذیب	آرامگی	تہتین	زینت کرنا	تہذیر	مکر کرنا	
تہقیم	برابر کرنا	تہن لکھی	کڑے کا سہل	تہاؤن	سستی	تہقیق	برائی کرنا	
تہنہ	حالت کرنا	تہاشر	مٹا کر ہونا	تہش	مشتہک کرنا	تہنہ	سر زلف کرنا	
تہدیت	ظلم کرنا	تہضر	ایٹائی	تہش	عیش کرنا	تہتات	زینت کرنا	

[illegible]



لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن

## باب الذا

ابن	ظاهر	داسب	چنے والا	دیمقرطیس	ایک بونا کا حکم تیار	ذابل	عفت کزلا
ب	بہترے	ڈار	حقارت	ذیہ	جڑای	دغوب	گناہ

## باب الراء

رابع	چہارم	رہ	بہتر	رہا باب	نادرہ رکھا	رافع	عین
رموز	اشارہ دیکھا	رکن	کینسٹرن	رگین	ناب	ردا بط	جمع رالہ
ریب	کرکک	وارد	شیخ کزلا	زداصل	جمع زدیل	رمانیت	پیشانی
روید	پڑا کینہ	رفع	بلند کرنا	رعایا	جمع رعیت	رزایا	سختیبا
ریح	طہار	رمز	اشارہ	ریخت	کوچ	رومین	نام نام
رسو	ایک حکم تھا	رب حلیہ	مدہ تہ	.	.	.	.

## باب الزاء

زواج	ایک گروہ	زاجر	منع کزلا	زادہ	گوشت	روایا	جمع زادیہ
زعم	گمان	زبانہ	موت کزلا	زعیم	ریس کوئل	زخوف	بد بامن

## باب الساین

سہ	عین	سفلہ	پایین چھا	سماخت	عقل کی برکت	سموات	آسمان
سلیات	سفلہ	سجیبا	سجیبا	سنن	ساہا	سمن	سرمائی
سہات	محاسبہ	سین	پانچنے والا	سلوک	چلن	سجایا	جمع سجیہ
سکن	ایک حکم تھا	سجیہ	خصلت	سراق	دروہا	سلطہ	توت جو

سین  
ایک ملک جو سرحد  
میں جڑ رہا  
سین  
سین  
سین



معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
مهرت	آسانی	سلاسل	سحرین	سورجین	سورجین	سورجین	سورجین
سنگ	پهلو	سحرین	سحرین	سحرین	سحرین	سحرین	سحرین
سحق	سحق	سحق	سحق	سحق	سحق	سحق	سحق

### باب الشایان

سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر
سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر
سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر
سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر	سفر

### باب الصاد

صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد
صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد
صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد
صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد	صاد

### باب الضاد

ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد
ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد
ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد
ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد	ضاد

### باب الطاء

طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء
طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء
طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء
طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء	طاء

کفایت

کفایت

[illegible]

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
فنا کین	دور کسے سے سیکڑ کر بے ہوا	فصل و عداد	دور سے جد کرنا	فرض حال	مشکل کو مٹانا	فطرۃ	طبیعت و انسانی
فراہنسیں	فاصلہ	بزرگیاں	فصول	زواہد	فیوضات	فیض با	ایک سرخ نما قرآن و جسے آریخ شرق کہانی
فصلات	زاید با	فقدان	ناپید ہونا	فروض	جمع فرض		
<b>باب القاب</b>							
قرن	سورس کے مرت کو کہتے ہیں	قطعہ	ایک قطعہ	قواسم	الکبر حقیر کو کہتے روکنا	قرون	جمع قرن
قواسم	جنس پر کسر	توام	پاری	قطن	کاٹنا	قرا	قبراً
قوی	جمع قوہ	قطن	کاٹنا	قنع	کاٹنا مراد قانع	قنایین	قتل کرنا
قطاع العرب	ہنگ	قطاع	بول با	قنات	جمع قاضی	قتل	مار ڈالنا
قصر	محل	قوی	مضبوط	قنچ	بد	قدم پس	قدم جلیہ
قمرۃ فاطمہ	ایسی عورت جو بہت نور و روشن ہو یا عاقل ہو یا عین	قتیل العاد	کم شمار	قید	جمع قید	قرب و حوا	بہت ملتی
قباد	نور و روشن	قوالین	تعاقد	قرن	بہت پریشم	قباد مرہ	جمع قید لقیب اوراد سننے طریقہ فرد
قائم حق	سندھ میں کھیتے ہیں	قربہ	گالوں	قذر	پیدہ - ناپاک	قباہل	جس قید کرنا اور شرک کو رواج دینا
قلاہ	کاٹنا - کھانا	قیس	بادری	قانع	قناع کرنا		
<b>باب الکاف</b>							
کواکب	جمع کوکب ستارہ	کلبی	منسوب کلب	کرور	گذشتن	کستار	ناہم کوی
کبد	جگر	کشت بلی	ایک نشانہ نام چھ	کاشف	کہو ملنے والا	کذب	دروغ چھوٹ
کاسرہ	نور و روشن	کتاب	جمع کتب کئی	کسون	پریشیدگی	کج	باز کرنا
کشف	ظاہر کرنا	کلیتہ	سکاب	کناہ	اشاہ	کافی	پورا
کاف	برنج	کلبین	منسوب کونست	کاسب	کہوتا	گرد کوہ	ایک مقام اور وہاں ایک کھوکھ اور اس میں کھوکھ



لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
منقار	چو چرخ	مخالب	چو چرخ	مسره	گهولندا	منج	سفر گد
ممنج	سفر کا اخیر	مکر سکوب	خوردن	مشرسم	نقش برینا	مبادی	شروع
متالین	خدا پرست	مزایا	افزونی	متلبس	هم لباس	منطبق	برابر ہون
محبہ	ارٹالینا	مل	جمع	مراست	صلح کرنا	مواذعت	صلح گھنڈا
مسجیل	محال	مدرضا	جامعہ گد	مہارات	ہم سر کرنا	مہارات	ہم سر کرنا
مانگ	خمیس ترین	مشارع	شعور	منصہ	چو کی	مجادلہ	باہم لڑائی
مدار	جائی دور	مسکت	مناجی	مکارم اخلا	اخلاقی نیک	مدخر	ذخیرہ
معاشرت	معاشر	مستند	سلب کیا ہوا	مرارت	ممنی - کروا کر	مقدم	مستقبل کرنا
معالی	بلندی	ملاذ	لذتین	مشہات	خوابش کوئی	مشاع	حق مشاع
مخط	بزرگی	معاذین	روکنے والا	مردع	روک دینا	مردک	ایک شخص جسے ایران میں
مقتطیس	آہن ربا	ملین	دہ لک	متین	مضبوط	مدوازل	پتھر اور لاج و ہوا
مخضب	مندی لگانا	مخارپ	موقوف بہ	مکے اوپر	اعتماد ہو	مدن	دہ لڑائی جو سب
محال	جائی محل	محکم	مدین	جیلہ ساز	منقر	ثابت	سطر راہب
سراج مرانی	سید ہیان	باب	التون				بر پاکیا -
نزالت	گیندین	ہنب	لوشنا	لنج	بٹنا	نخل	زہر ہند
شکایفیا	موجہ شید	نیل	مقعدو	و			
			باب	الواو			
ورار	سیدای وہن	ضف سنی	وچ	ورد	وردیہ	امانت	آخر الزمان اور
وفاحت	بے شرمی	وحتور	پیغبر	وکتیر			فران وکی ہفت
							بہت ہیں -

کیفیت

ایک شخص جسے ایران میں  
پتھر اور لاج و ہوا  
دہ لڑائی جو سب  
سطر راہب  
بر پاکیا -

آخر الزمان اور  
فران وکی ہفت  
بہت ہیں -

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
باب الہاء								
بیت	بیت	انتظام	انظم	جرا	وہیسی	وہیسی	اسطرح	ہم
گرایا	.	.	.	.	بواجہنا	.	.	.
باب الیا								
یام	یام	ایک	فرم	جن	سودا	اندون	سے	اور
یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ
یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ	یہ







